

نشریه الکترونیکی نو قلم
سال سوم / شماره یازدهم

نشریه علمی - دینی نو قلم

ویژه حوزه‌های علمیه استان اصفهان

سال سوم شماره یازدهم
زیر نظر شورای سردبیری

ویراستاران:

علی رضا ناجی و فاطمه رجبی

همکاران:

مهدی حافظی و محمد کاظمی

تهیه و نشر:

پژوهشکده مطالعات اسلامی اصفهان وابسته به پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم شعبه اصفهان
پژوهشکده مطالعات اسلامی، نشریه الکترونیکی نو قلم
سال سوم / شماره یازدهم
پست الکترونیکی:
noghalam24@yahoo.co

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	سیری در جرعه‌های جان‌بخش زیارت عاشورا / سیدمهدی سلطانی رنانی
۳۱	شور شعور / محمود شفیعی
۵۷	جستاری در عرفان عملی / فاطمه فرهادیان
۸۰	دلایل تحریف‌ناپذیری قرآن / زهرا عابدی
۹۸	نقش تهذیب و اخلاق در فرهنگ طلبگی / سمیه شریفی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

تبیین و ترویج معارف و آموزه‌های اهل بیت علیهم‌السلام و تعمیق ایمان و باور دینی در زمره‌ی مهم‌ترین مأموریت‌های نهاد پر برکت دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم بوده است. انجام این مأموریت از یک سو به منابع انسانی خلاق و دانشور متکی است؛ دانشورانی که در بستر علمی و معنوی حوزه‌های علمیه پرورش یافته و توانمندی‌های لازم برای ارایه‌ی روشمند معارف غنی اسلام را کسب کرده باشند و از دیگر سو، نیازمند قالب‌ها و بسترها یا به تعبیر دیگر حامل‌ها و رسانه‌هایی است که نقش واسط را در مخاطبت با علاقه‌مندان این معارف ایفا نمایند و پیام ارایه‌شده توسط حوزویان و مبلغان را در قالب و شکلی مناسب به دست آنان برسانند.

مرکز مطالعات اسلامی اصفهان در پیشینه‌ی فعالیت‌های خویش به هر دو محور پیش‌گفته اهتمام ویژه‌ای داشته که انتشار نشریه‌ی الکترونیکی «نوقلم» از آن جمله است.

«نوقلم» نشریه‌ای تخصصی نیست، بلکه حاملی فرهنگی است که ضمن توجه به محتوا و مضمون مطالب، در راستای تبیین و ترویج معارف اهل بیت علیهم‌السلام، به ارتقای توانمندی و مهارت طلاب و نویسندگان خود نیز می‌اندیشد و سعی دارد نشریه را به بستری برای کارورزی نوقلمان حوزوی

تبدیل نماید. در همین راستا، نوشته‌ها و مطالب دریافتی را به ویرایش محتوایی و ادبی می‌سپارد و نتیجه‌ی اصلاح و ویرایش را نیز در اختیار نویسنده می‌گذارد تا بتواند در فرایندی تعاملی با متخصصان، نقاط قوت و ضعف نوشته‌ی خویش را دریابد و مسیر مهارت‌افزایی را در این میدان خطیر و پراهمیت با اطمینان بیشتری پیماید.

بی‌تردید، حضور این نشریه در فضای نشر الکترونیک، فرصتی مغتنم برای ورود طلاب و فضایی علاقه‌مند به حوزه تبلیغ مکتوب است و می‌تواند در تقویت بنیان‌های پژوهشی و توسعه و ارتقای مهارت‌های نوشتاری آنان مؤثر افتد؛ امری که در دروه‌ی نخست انتشار «نوقلم» تحقق یافته و به حضور تعدادی از طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی اصفهان در حوزه‌ی نشر و تدوین مقاله و... انجامیده است.

«نوقلم» با حضور و همراهی همدلانه و عالمانه شما گرامیان چشم‌اندازی روشن را فراروی خویش می‌بیند.

فریبرز راهدان مفرد

رئیس پژوهشکده مطالعات اسلامی اصفهان

سیری در جرعه‌های جان‌بخش زیارت عاشورا

سیدمهدی سلطانی رنانی*

چکیده

عاشورا، یادآور بلندترین فریاد مظلومانۀ تاریخ و تذکرۀ غلبۀ خون بر شمشیر است. عاشورا، تابلویی است که با هنرمندی تمام از یک طرف، زیباترین چهره‌های لطافت و شکیبایی، ایثار و از خود گذشتگی و بالاترین پرواز انسان‌های سیراب از معرفت ناب توحید و ولایت را و از جانب دیگر، نهایت پستی و پلیدی را در این زیستگاه طبیعی انسان به تصویر کشیده است. عنصر اصلی در هر دو طرف، اختیار، گزینش و انتخاب آزادانه است؛ انتخابی که پای گزینش‌کننده را بر فرق فرقدان نهاده و انتخاب دیگر، انتخابگر را چونان خسی بی‌مقدار یا پاره‌ای زباله‌ی متعفن همراه با فریادهای مستمر لعن، نفرین و نفرت خدا و بندگان صالح او به گداخته‌ترین طبقات دوزخ و جایگاه ناپاکان تاریخ می‌فرستد.

به حق، هیچ تابلویی این‌چنین هنرمندانه ترسیم نشده و زشت و زیبای خلقت انسان را انعکاس نداده است. در این بین، زیارت عاشورا نیز معرفتی‌نامه یا منشور تبلیغاتی و انگشت‌اشارتی است که عمق و وسعت واقعه و آثار تاریخی، تربیتی و

* - پژوهشگر حوزه و دانشگاه، دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان.

سیاسی کربلا را براءت (فرهنگ معین، ماده براءت، ج ۱: ص ۶۹۳)^۱ استهلال می‌نماید. از این روی، زیارت عاشورا برای عاشورائیان، متنی مقدس و برخوردار از مضامین بی‌بدیل است؛ لذا ما در نوشتاری اجمالی برآنیم که مختصراً شرحی از جرعه‌های زلال و جان‌بخش آن را فرا روی شیفتگان مکتب حسینی و عاشورایی حسین بن علی علیه السلام قرار دهیم.

واژه‌های کلیدی: امام حسین علیه السلام، زیارت، عاشورا، کربلا، امامت، اباعبدالله، زیارت عاشورا.

۱- الفاظی چند در ابتدای خطبه کتاب و مطلع قصیده که خواننده با خواندن آنها از مقصد و مراد نویسنده و گوینده آگاه گردد.

مقدمه

زیارت، بیعت است؛ پیوستن به دریاست؛ زیارت، الگویابی، قهرمان جویی و آرمان خواهی است. زیارت، مفاهیم زیبای ذهنی را در عینیت دیدن و ارتباط با امام است؛ لذا جلیس و همدم امام گردیدن است؛ یعنی همنشینی با صاحب ولایت مطلقه کلیه الهیه.

زیارت، هجرت و تحوّل است؛ فرار از بدی‌ها و روی آوردن به خوبی‌ها است. هم‌چنین خود را به آینه عرضه کردن و دیدن جمال خداوند است و بهترین نوع زیارت‌ها، زیارتی است که خود صاحبان ولایت مطلقه الهیه به ما تعلیم فرموده‌اند. زیارت عاشورا از این جمله زیارت‌ها است، کلام الله و سرود عرش است، آهنگ توحید داشته و مخصوص اهل تقوی است: ﴿اتقوا الله و یُعَلِّمُكُمُ اللهُ﴾ (بقره/۲۸۲).

زیارت عاشورا، حقیقتی عرشی است؛ زیرا در هیچ جای آن، آدمی دنیا را از خدا نمی‌خواهد. مراحل قرب الی الله در آن ترسیم گردیده و آخرین مرحله‌اش فناست. خطّ مردانگی، آزادی معنوی و بی‌تعلق زندگی کردن در این دنیا، خطّ بندگی و عشق خدا و خطّ ایثار و از جان گذشتن در سراسر این زیارت هویدا است. کلاس مکتب حسینی مشتمل بر مضامین توحیدی، محبت الهی، انقلاب و جهاد اسلامی، تولّی و تبرّی است؛ کلاس نخستین پیوستن و قطع زنجیرهاست که حقیقت و مبادی آن‌ها را در زیارت عاشورا باید جستجو کرد؛ چون کسی که با این مناجات عارفانه انس دارد، هم زنجیر تعلّقات را از خود می‌گسلاند و به یار خود می‌پیوندد، هم درس خداشناسی، محبت، جهاد و معرفت اهل بیت علیهم‌السلام را در سایه‌سار آن آموخته و به مدد این سلسله نور به نور الانوار و حقیقه الحقایق می‌رسد.

گذری بر محتوا و الفاظ زیارت عاشورا

امام حسین علیه السلام ابا عبدالله

«ابا عبدالله» کنیه امام حسین علیه السلام است و ظاهر روایات نشان می‌دهد که این کنیه از ابتدای طفولیت برای آن حضرت بوده است، چنانکه در روایتی از اسماء بنت عمیس آمده که در روز اول ولادت امام حسین علیه السلام پیغمبر او را در آغوش گرفت و فرمود: «یا ابا عبدالله عزیز علی» و گریه کرد، گفتم: «پدر و مادرم فدایت، چرا از روز اول گریه می‌کنید»، فرمود: «گریه می‌کنم بر پسر که گروهی طغیانگر از بنی‌امیه او را می‌کشند» (نک: شفاء الصدور، ص ۶۰).

برای نام گذاری امام حسین علیه السلام به ابا عبدالله، دلایلی ذکر گردیده که دو دلیل از همه صحیح‌تر به نظر می‌رسد:

- ۱- چون در ظهور بندگی حق تعالی، امتیاز خاصی داشته است. او را ابا عبدالله، یعنی پدر بنده خدا نامیده‌اند. این دلیل با مشرب اعراب هم هماهنگی دارد؛ زیرا آن‌ها هر کسی را که دارای صفتی خاص باشد، در مقام مبالغه وی را پدر آن صفت می‌نامند.
- ۲- اگر سیدالشهدا در روز عاشورا این تلاش و کوشش را نمی‌کرد و در میدان سرباز حق تعالی ثابت قدم نمی‌بود، یکسره طریقه شریعت محمدیه از روی زمین رخت بر می‌بست و مردم به زندگی جاهلیت کفار بر می‌گشتند، پس هر کس که بعد از آن جناب، خداوند را پرستد و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و امامان پیروی نماید، همه از برکت وجود مقدس امام حسین علیه السلام است؛ بنابراین، در حقیقت ایشان پدر همه بندگان خداست؛ زیرا پدر به معنای مربی است و او براساس آنچه ذکر کردیم بهترین و عالی‌ترین مربی است.

نسب شریف امام حسین علیه السلام

«السلام علیک یابن رسول الله السلام علیک یابن امیر المؤمنین و ابن سید الوصیین
السلام علیک یابن فاطمه سیده نساء العالمین».

ابتدای زیارت عاشورا با درود فرستادن به حضرت اباعبدالله علیه السلام آغاز می شود و در خلال درود، نسب شریف ایشان ذکر می گردد که او فرزند پیام آور بزرگ اسلام، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است. فرزند امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است و نیز فرزند کوثر نبی، تنها دختر رسول خدا و سرور زنان عالم، یعنی فاطمه زهرا علیها السلام است. همه آنها از پیشوایان دین اسلام اند و از عصمت برخوردارند. به طور جزم کسی در عالم از حیث نسب، شرافت نسب آل کساء را ندارد. (نک: مفاتیح الجنان، ص ۸۲۵؛ المزار، ص ۱۸۱؛ المقنعة، ص ۴۶۶) بر این شرافت نسبی نه تنها دوستان و پیروان حضرت، بلکه دشمنان نیز اعتراف کرده اند. پس از آن که «سنان بن انس نخعی (لعنة الله علیه)» سر امام حسین علیه السلام را در روز عاشورا از تن جدا کرد، سوار بر اسب شده و خود را به خیمه عمر بن سعد «لعنة الله علیه» رساند، او در حالی که جلوی خیمه ایستاده بود، چنین خطاب به عمر بن سعد رجز خواند و طلب پاداش نمود:

اوقر سحابی فضة و ذهباً انی قتلت الملک المحجبا
قتلت خیر الناس اما و ابا و خیر هم اذنیون نسبا

«رکابه را از طلا و نقره پُر کن که من شاه پرده دار را کشته ام. کسی را کشته ام که پدر و مادرش از همه بهتر است و چون مردمان نسب خویش گویند، نسب وی از همه والاتر است.» (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۷۳)

۱- در زیارت نامه امام حسین علیه السلام می خوانیم: «و خامس اصحاب الکساء...».

کرامت، اصالت و شرافت خانوادگی امام حسین علیه السلام نه اینکه پس از ظهور اسلام به وجود آمد، بلکه در زمان جاهلیت نیز از ارج و منزلت خاصی برخوردار بود. این منزلت با ظهور اسلام رُخ نمود و کامل تر شد. در زیارت امام حسین علیه السلام می خوانیم:

«اشهد انک کنت نورا فی الاصلاب الشامخة و الارحام المطهرة لم تنجسک الجاهلیة بانجاسها و لم تلبسک من مدلهمات ثیابها؛ شهادت می دهم که تو نوری بودی در پشت شامخ پدرانت و ارحام پاک مادرانت که هرگز جاهلیت یا پلیدی‌هایی که داشت، نتوانست شما را آلوده نماید و هرگز اندکی از غبار و گرد رذالت (شرک و کفر) بر دامان شما ننشست. (مفاتیح الجنان، ص ۷۸۳، ۸۱۶ و ۸۵۷)

عدم آلودگی در قبل و بعد از ظهور اسلام از فضایل و مشخصه‌های حقیقی خاندان با کرامت عصمت و طهارت علیهم السلام است که نه تنها از فضایل مخصوص این خاندان است، بلکه آن‌ها را از دیگران متمایز می‌سازد. خداوند در قرآن کریم در این باره می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ

اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾. (احزاب/ ۳۳)

که از اهل بیت نبود، اله بخواهد کند دور از رجس و گناه شما را از هر عیب سازد بری کند پاک و تطهیر از هر بدی (امید مجد ترجمه منظوم قرآن کریم)

حضرت امام حسین علیه السلام باعث پاکی بلاد اسلامی و کره زمین است. ایشان هم مطهر و هم مطهر است. مسلمانان بلاد اسلامی آن حضرت را الگو قرار داده و راهی را که او رفت با جان و دل پیمودند و همچو او از رجس و پلشتی پاک شدند. (مفاتیح الجنان، ص ۸۰۳؛

الاقبال، ص ۳۳۳؛ مصباح کفعمی، ص ۴۹۱ و ۵۰۱؛ البلد الامین، ص ۲۸۷)^۱

۱- «اشهد انک طهر طاهر مطهر...».

امام حسین علیه السلام ثارالله

«السلام علیک یا ثارالله و ابن تاره و الوتر الموتور»

در این فراز از زیارت عاشورا، امام حسین علیه السلام، ثارالله معرفی شده است. لازم است که مفهوم ثارالله روشن شود و دلیل اینکه آن حضرت را بدین لقب می خوانند، چیست؟

مفهوم واژه «ثارالله»

در کتاب المنجد، ثار به معنی انتقام گرفتن آمده و لفظ ثار ذکر نشده است. صاحب کتاب مجمع البحرین، ثار را به معنی انتقام گرفتن آورده و ثارالله را تصحیف ثارالله دانسته است. ابن اثیر نیز در کتاب النهایه، ثار را به معنی خون بها دانسته و لفظ ثار را ذکر نکرده است.

علامه مجلسی رحمته الله ثارالله تلفظ نموده و برای تصحیح، معنی مضافی در تقدیر گرفته و نوشته است: «ثارالله و ابن تاره، یعنی تو اهل ثارالله هستی و کسی هستی که انتقام خونش را از قاتلانش خواهد گرفت.»

امام صادق علیه السلام در زیارت نامه حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود:

«انک ثارالله فی الأرض من الدم الذی لما یدرک ثرته احد من أهل الأرض؛

ای سیدالشهدا، تو خون خدا در زمینی، همان خونی که هیچ کس جز خداوند

انتقام آن را نمی تواند بگیرد.» (بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۵۱)

نکته قابل توجه این است که ترکیب «طلب ثارک» که در زیارت عاشورا آمده، فقط به

همین معنی که ثار به معنای خون باشد، قابل تبیین است و گر نه اگر ثار به معنی خون خواهی

(طلب‌الدم) بیاید، جمله این چنین خواهد شد: «طلب طلب تارك» که دیگر نیاز به توضیح ندارد. همین‌طور است جملات «طلب تاركم» یا «طلب تارى». با توجه به آنچه در بیان معنای لغوی تارالله ذکر گردید، در تفسیر آن مفاهیم متعددی گفته شده است:

۱- گروهی تارالله را به معنی کسی که انتقام خونش را خداوند می‌گیرد، می‌دانند و تار را مخفف تار دانسته‌اند (نک: آیت‌الله سید احمد میرخانی؛ شرح زیارت عاشورا، ص ۳۰۵) یا تار مخفف تار انگاشته‌اند. (بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۵۱)

۲- گروهی به معنی لفظ «أهل» در تقدیر گرفته و گفته‌اند: تارالله یعنی اهل تارالله، اهل خون‌خواهی الهی که خداوند انتقام خونش را می‌گیرد. (همان، ص ۱۵۱)

۳- برخی اظهار نموده‌اند: تارالله یعنی کسی که خودش در دوران رجعت می‌آید و انتقام خونش را می‌گیرد.

۴- گروهی نیز تارالله را به معنی خون خدا دانسته‌اند. (تعدادی از مترجمان زیارت عاشورا، از جمله آیت‌الله سید احمد میرخانی در شرح زیارت عاشورا، ص ۳۰۸)

نتیجه اینکه، ظاهر بسیاری از ادله، مؤید این مطلب است که تار به معنی خون است و امام حسین علیه‌السلام تارالله و خون خداست.

علت تاریت و دادخواهی خداوند درباره امام حسین علیه‌السلام چند امر می‌تواند باشد:

۱- فضیلت و شرافت امام حسین علیه‌السلام؛

۲- اخلاص و اقدام بزرگی که امام حسین علیه‌السلام در کربلا از خویش نشان داد؛

۳- میزان رنج و مصیبتی که امام حسین علیه‌السلام برای احیای دین خداوند متحمل شده است؛

زیرا خطاب به ایشان در زیارت عاشورا و زیارات وارده دیگر در شأن آن حضرت چنین

عرض می‌کنیم:

«لقد عظمت الرزية و جلّت و عظمت المصيبة بك علينا و على جميع أهل

الاسلام و جلّت و عظمت مصيبتك في السماوات على جميع أهل السماوات».

و هم چنین می گوئیم:

«ان يعطيني بمصابي بكم افضل ما يعطى مصابا بمصيبه مصيبة ما أعظمها و أعظم رزيتها

في الاسلام و في جميع السماوات و الارض...» (مفاتيح الجنان، ص ۸۳۶-۸۳۳).

مصیبتی که بر امام حسین علیه السلام وارد شده، بزرگ ترین مصیبت در جهان اسلام بلکه در تمام آسمانها و زمین بیان شده است. کشته شدن برادر، پسر، برادرزادگان، اصحاب و یاران، آنقدر بر حضرت سخت بود که عباراتی چون: «الآن انكسر ظهري و انقطع رجائي و قلت حيلتي...» (منتهی الامال، ج ۱، ص ۳۵۵) یا «لقد استرحت من هم الدنيا و غمها و ...» از زبان مبارک ایشان خارج می شود تا آنجا که این مصائب بر اهل آسمان نیز همین قدر گران آمد.

به همین سبب، امام حسین علیه السلام را «قتیل العبرات و اسیر الكربات» نامیده اند؛ چون امام حسین علیه السلام کشته ای است که انبیای الهی قبل از شهادتش برای وی و مصائبش گریستند، پیامبر و امام علی علیه السلام نیز قبل از عاشورا برای حضرتش گریه کردند (منتهی الامال، ج ۱، ص ۳۵۲) و بارها فرمودند:

«لا يوم كيومك يا ابا عبدالله؛ هیچ روزی به سختی روز تو نیست ای ابا عبدالله»

(همان، ص ۳۵۴؛ الامالی شیخ صدوق، ص ۱۱۵؛ اللهوف، ص ۲۵)؛

۴- با آن همه ظلم، خیانت و جنایتی که علیه امام حسین علیه السلام روا داشتند، کسی

نمی تواند خون خواه حضرت باشد مگر خداوند؛

۵- خون خواهی خداوند و منتقم بودن پروردگار شاید کنایه از آن باشد که با شهادت

تمامی اصحاب و اولاد امام حسین علیه السلام دیگر کسی برای خون خواهی حضرت باقی نماند و

معمولاً در شرایطی که انسان بی‌یاور می‌ماند، امور خود را به خداوند تفویض می‌نماید و به نوعی به بی‌یاوری امام حسین علیه السلام در این قضیه اشاره شده است (نک: علی اکبر وهابی دریاکناری، امام حسین علیه السلام در آینه زیارت نامه‌ها، مجموعه مقالات همایش امام حسین علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۵-۳۱۲)

جمله «الوتر الموتر» نیز در زیارت عاشورا، اشاره به همین امتیاز خاص ثاراللهی امام حسین علیه السلام دارد؛ زیرا وتر به معنی تک و تنهاست و موتر به معنی شخص تنها و بی‌بدیل است (نک: زبیدی؛ تاج العروس، ذیل لغت وتر). بنا بر یک معنی نیز، این جمله تأکید جمله اول (ثارالله) است که در این صورت به معنی خون است و ثارالله، پرچم سربداران یا لثارات الحسین علیه السلام از طلوع شهادت آن حضرت تا پهنه ظهور دولت یار است. (نک: مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶ و ج ۵۲، ص ۳۰۸ و ج ۱۰۱، ص ۱۰۳)

مراتب امامت و شناخت امام معصوم در زیارت عاشورا

برای شناخت امام و امامت در زیارت عاشورا مراتبی ذکر گردیده است که به تفصیل بیان می‌شود:

۱- اولین مرتبه در شناخت امام و امامت در زیارت عاشورا شناخت شناسنامه‌ای است که در جمله‌های آغازین این زیارت بدان اشاره شده است و در بحث نسب شریف امام حسین علیه السلام مفصلاً ذکر گردید. نکته قابل توجه در این بخش آن است که این مرحله از شناخت در عین اینکه خوب و از جهل بهتر است؛ اما کارساز نیست، چرا که همه کسانی که در روز عاشورا در مقابل آقا اباعبدالله علیه السلام شمشیر به دست گرفته و با آن حضرت می‌جنگیدند، این مقدار شناخت را داشتند؛ اما برای

خوش آمد یزید یا ترس از دستگاه حکومت، فرزند پیامبرشان را به بی رحمانه ترین صورت به شهادت رساندند.

۲- دومین مرتبه شناخت امام در زیارت عاشورا، شناخت کلامی^۱ است که قسمت هایی از زیارت عاشورا عهده دار این مطلب است: «لعن الله امة دفعتکم عن مقامکم و ازالتکم عن مراتبکم التي رتبکم الله فیها...؛ خدا لعنت کند آن کسانی را که شما را از حق مسلمتان (مقام امامت) باز داشتند و از آن جایگاهی که خداوند برایتان از ازل مقدر و مقرر فرموده بود، منع کردند.

مسأله امامت چیزی نبود که خداوند متعال و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از آن غفلت داشته باشند؛ بلکه در منظومه معرفت دینی، امامت به عنوان متمم و مکمل رسالت مطرح است، همان طور که رسالت متمم خلقت است.^۲

طرح جانشینی بلا فصل حضرت مولا علی عَلِيٌّ در روز غدیر که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آن را ابلاغ کرد با نزول آیه ﴿الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ (مانده ۳/۳) جامه عمل پوشید و آن روز بود که دین کامل شد و حتی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از آغازین روزهای رسالت، برای این روز سرنوشت ساز و حیاتی زمینه سازی می فرمود. (کشف المراد، ص ۳۶۷)

همان طور که طبق دلایل فراوان عقلی و نقلی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باید معصوم باشد، امام هم باید معصوم باشد (همان، ص ۳۵۰-۳۴۹) و چون عصمت که شرط امامت است، حقیقتی ملکوتی و باطنی و فراتر از فهم توده مردم است و مثل سایر

۱- منظور ما از شناخت کلامی، اثبات امامت حضرات معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَام آن گونه ای است که در علم کلام اثبات می شود.

۲- اشاره به حدیث شریف قدسی «الولاء لما خلقت الأفلاك و لولا علی لما خلقتک؛ اگر تو [ای رسول ما] نبودی زمین و آسمان و عالم را نمی آفریدم و اگر علی عَلِيٌّ نبود تو را نمی آفریدم».

صفات ظاهری، واضح و آشکار نیست تا مردم بتوانند واجدان آن شرایط و صفات را انتخاب کنند، لازم است از طرف خداوند یا پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یا ائمه و معصومان قبلی افرادی که واجد این صلاحیت هستند، معرفی شوند تا در بزرگ‌ترین مطلب بعد از نبوت یعنی مسأله امامت، مردم به خطا نروند که این کار هم انجام شده است. (نک: بدایة المعارف، ج ۱، ص ۲۲۳-۲۱۰ و ج ۲، ص ۶ و ص ۴۲-۴۰)

«رتبکم الله فیها» از بین احادیث فراوانی که دلالت بر این مطلب دارند، به حدیثی از امام هشتم، حضرت علی بن موسی الرضا عَلَيْهِ السَّلَام اکتفا می‌کنیم:

«ان الامامة اجل قدرا و اعظم شأنا و اعلى مكانا و امنع جانبا و ابعده غورا من أن ينالها الناس بعقولهم أو ينالو بأرائهم أو یقیموا باختيارهم...؛ مقام امامت برتر و والاتر و بالاتر از آن است که انسان‌های عادی بتوانند به جوانب و عمق آن پی ببرند. امامت بزرگ‌تر از آن است که با رأی‌گیری بتوان به آن رسید، امامت مهم‌تر از آن است که مردم به اختیار خود امامی تعیین کنند، امام، معصوم است. امام یگانه روزگار خود است. امام کسی است که خدایش او را برگزیده است. کجا عقل بشری قادر است آن را تشخیص دهد؟...» (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۶؛ بدایة المعارف، ج ۲، ص ۱۵-۱۱).

۳- سومین مرتبه شناخت امام در زیارت عاشورا، مقام محمودی اوست؛ «و اسئله أن یبلغنی المقام المحمود لکم عندالله؛ از خداوند می‌خواهم مرا هم به مقام محمود که شما اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام نزد خدا دارید، برساند». در حقیقت، مقام محمود، همان جایگاه ممتاز و والای الهی است که خداوند به پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخْمُودًا﴾ (اسراء/۷۹) اگر می‌خواهی به این جایگاه و مقام رفیع برسی، باید نماز

شب بخوانی. در برخی روایات منقول از شیعه و سنی مقام محمود به شفاعت تفسیر شده است (بحار الانوار، ج ۸، ص ۴۸؛ تفسیرالمیزان، ج ۱۳، ص ۱۹۲؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۰۱) و بعضی از مفسران، مقام شفاعت کبری را از خود این آیه شریفه استنباط کرده‌اند (نک: تفسیرالمیزان، ج ۱، ص ۱۷۸ و ج ۱۳، ص ۱۸۷). عده‌ای دیگر از مفسران آن را به نهایت قرب نسبت به پروردگار تفسیر نموده‌اند که شفاعت یکی از آثار آن است (نک: تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۳۲).

علامه حسن زاده آملی «زید عزه» آن را به مقام و منزلتی تفسیر می‌کنند که خداوند متعال و همه موجودات حامد آن هستند و آن را منزلت علم شهود و ادراک حقایق دانسته و نوشته‌اند:

«این گونه از ادراک همان حکمت، دانش و معرفت حقیقی است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از خداوند متعال می‌خواهد: «اللهم ارنا الاشياء كما هي» (نک: تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۶، ص ۲۶)؛ خدایا حقیقت موجودات عالم را آن گونه که هست به من نشان بده» (نک: غرر الفرائد، ج ۲، ص ۳۹).

ایشان در ادامه افزوده است:

«مقام محمود، الهی شدن است؛ زیرا کسی که علوم و دانشش حقیقی و اعمالش صالح و اخلاقش زیبا و آراء و نظریاتش صحیح و احسانش به دیگران همیشه جاری باشد به خداوند از دیگران نزدیک‌تر و شباهتش به خداوند بیشتر است» (همان، ص ۳۹-۴۰).

از زیارت عاشورا استفاده می‌شود، در عین اینکه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام دارای مقام محمود هستند، رسیدن به این مقام برای دیگران هم ممکن است و راه‌های

دست یابی به آن عبارتند از: توسل، انس با قرآن و نماز شب و احسان و کسب علوم حقیقی. توضیح این طرق نیاز به مجال و مکان دیگری دارد که در این نوشتار اجمالی نمی‌گنجد و برای جلوگیری از گستردگی بحث و مطالب حاشیه‌ای از توضیح آن‌ها خودداری می‌گردد. (برای مطالعه تفصیلی موضوع نک: تفسیر نمونه، ج ۱۲ ص ۲۳۳-۲۳۰ و تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۱۸۹-۱۸۶)

۴- چهارمین مرتبه امامت در زیارت عاشورا، هسته هستی بودن امام است و به همین سبب بر مصایب وارده بر امام حسین علیه السلام و خاندان او، اسلام و مسلمین و زمین و آسمان و هر آنچه در آن‌هاست، گریان و عزادار شده و هستند و به این مضمون روایات فراوانی داریم که گریه همه موجودات را در عزای سیدالشهدا علیه السلام بیان می‌کنند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

«وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، آسمان‌ها و زمین‌های هفت گانه و آنچه در آن‌هاست، بهشت و جهنم و آنچه پروردگار ما خلق کرده است، آنچه دیده می‌شوند و آنچه دیده نمی‌شوند در عزای آن حضرت گریستند» (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۶، کامل الزیارات، باب ۲۶، ج ۳، ص ۸۰؛ هم چنین برای مطالعه تفصیلی این بحث می‌توانید به این منابع رجوع کنید: تفاسیر نمونه، ج ۲۱؛ المیزان، ج ۱۸؛ مجمع البیان، ج ۹؛ مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، ج ۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹؛ مقاله محیطی، علی، «حسین علیه السلام هسته هستی»، فصل نامه فرهنگ جهاد، ش ۲۸، سال هفتم، ص ۱۱۳-۱۰۴).

نفرت و نفرین بر ستم و ستمگر

«فلعن الله امة اسست اساس الظلم و الجور علیکم اهل البیت».

لعن در لغت به معنای طرد و تبعید از جانب خداست و دور شدن از مقام قرب و جوار و رحمت اوست و در میان مردم به مفهوم دعای نفرین است. مراد از امة بنیان گذار ظلم، عموم آن‌هایی هستند که در سقیفه برای غصب خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام اجتماع کردند، پس بی‌شک، عاشورا اولین زمان ستم بر اهل بیت علیهم السلام نبود و یزیدیان اولین گروه ستمکار به دودمان رسول الله صلی الله علیه و آله نبودند. کربلا، حلقه‌ای از حلقات مداوم جورهایی بود که از سال‌ها قبل شروع شده بود. در واقع، آن تیرها و شمشیرها که امام حسین علیه السلام را در کربلا نشانه گرفتند، تیرها و نیزه‌هایی نبودند که صرفاً توسط عمر سعد و در کربلا و عاشورای سال ۶۱ هجری به سوی ایشان پرتاب شدند؛ بلکه تیرهایی بودند که در «سقیفه بنی ساعده» در روز وفات پیامبر اسلام، در سال ۱۱ هجرت به قلب پیامبر زده شد؛ زیرا ابتدای انحراف، از آن جا بود و در آن روز، بنای «رجعت» نهاده شد. بت‌های سرنگون گشته ایام محمد صلی الله علیه و آله پس از وی، به شکل‌های گوناگون احیا شده و بت پرستان جدید به گونه‌ای مکارانه و رندانه، جای او نشسته‌اند. قتل عام «آل‌الله» در کربلا، به تقاص کشته‌های بدر و حنین است. اگر آسیب‌ها همه از خون است و اگر جوی‌ها همه از خون روان است، ناشی از ستم ستمگران و ظلمت‌خواهی آنان است که «اهل بیت علیهم السلام» را از جایگاه خود کنار زده و از مرتبه‌های خود دور کردند و غاصبانه بر جای آنان نشستند. پس ننگ بر پایه گذاران ستم، نفرین بر آغازکنندگان ظلم، نفرت بر پلیدانی که پاکان را به ستم کشتند. لغت بر نامردانی که مردان شایسته روزگار را به بند کشیدند و به شهادت رساندند. لعنت بر امتی که امام خود را نشناختند و حق را در محاق تزویر و تدلیس قرار دادند. این لعن، نه ناشی از عقده، بلکه

برخاسته از تعهد است؛ نه از روی خصومت شخصی، بلکه به خاطر موالات با صدق و صادقین است و نشانه اصلی تقرب به آنهاست:

«یا ابا عبد الله انی اتقرب إلى الله و ... و الیک بموالاتک و بالبراءة ممن قاتلک نصب لک الحرب و ... ثم الیک بموالاتکم و موالاته ولیکم» این لعن آموزش امام، تعلیم مکتب حق و الهام حق باوری، خداگرایی و فضیلت خواهی است؛ اعلام برائت از غیر حق، ستمگران، کافران، هواداران طاغوت و اتباع شیطان است؛ عملی معنوی، شعار مکتبی، شیوه الهی و سنت نبوی است.

امام رضا علیه السلام در حدیث مفصلی به «ریان بن شیب» فرمودند:

«ای پسر شیب، اگر دوست داری که در بهشت با پیامبر و آلش باشی، پس

قاتلان حسین را لعنت کن» (وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۳).

قاتلان حسین علیه السلام تنها آن کسانی نیستند که با شمشیر و نیزه بدن او را تکه تکه کردند؛ بلکه شرکت کنندگان در این ظلم و جنایت چه مستقیم و غیر مستقیم و صحنه گذاران بر این عمل پلید، هم قاتلند و دستشان به خون حسین علیه السلام آغشته است. در این فرازهای زیارت نامه، هر دو گروه لعنت شده اند (لعن الله امه سمعت بذلك فرضیت به).

خلاصه، اظهار برائت از این خائنان خون ریز، هم در لفظ و هم در عمل و موضع گیری اجتماعی، جزء وظایف دینی است. خداوند از مشرکین، تبری می نماید (توبه/۱). پیامبر از خداوند دستور برائت نمودن از مظاهر شرک را می شنود (انعام/۶۸). مگر می توان محبت آل الله را داشت، ولی از دشمنان ایشان بیزارى نجست؟ پس «لعن الله امه قتلتکم و لعن الله الممهدين لهم بالتمکين من قتالکم برئت الى الله و الیک منهم و من اشياهم و اتباعهم و اولیائهم».

ولایت خون و شمشیر

«یا ابا عبدالله! انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم الی یوم القیامة...».

مقصود این جمله از زیارت، این است که من از جهت اظهار کمال بندگی و متابعت، به حدی رسیده‌ام که گویی حقیقت سازش (سلم) با سازگاران شما شده‌ام و مصداق حقیقی جنگ و پیکار با محاربین شما هستم. «الی یوم القیامة» کنایه از تأیید (ابدی کردن) برائت و بیزاری با دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام است.

پس از آنکه بیزاری خود را از دشمنان و قاتلین خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام اعلام داشتیم، مجدداً سیدالشهدا را مخاطب قرار داده و هماهنگی و هم‌سازی کامل خود را در تمام چهره‌ها با ایشان بیان می‌داریم. آری! آنچه مهم است این است که محور، ملاک، انگیزه و جهت در دوستی‌ها و دشمنی‌ها، ولایت‌ها و برائت‌ها است و درسی اساسی برای یک شیعه مرتبط با ائمه علیهم‌السلام عبارت است از اینکه مطابق دوستی‌ها و دشمنی‌هایی که با امام می‌شود، او نیز باید اهل صلح و جنگ و در خط ستیز و سازش باشد. بی تفاوت بودن در این زمینه به معنای خارج بودن از خط و بر کنار بودن از صحنه و انحراف از صراط مستقیم است و در این مسیر، سُستی، مسامحه، سازش و کوتاه آمدن اصلاً مفهومی ندارد. درس دوم اینکه میزان در این «حرب و سلم» ائمه علیهم‌السلام هستند و با همراهان ایشان باید بود و با دشمنانشان باید نبرد کرد. مسیر تعیین کننده جهت سازش و ستیز، آنان هستند. درس سوم این فراز آن است که دوستی و دشمنی، تنها به کسانی که در زمان ائمه علیهم‌السلام و معاصر آنان بوده و در کربلا حضور داشته‌اند، تعلق نمی‌گیرد؛ یعنی ما فقط دوست «علی اکبر»، «قاسم»، «حیب بن مظاهر» و... یا تنها دشمن «شمر»، «خولی»، «سنان»، «عمر سعد» و... نیستیم؛ بلکه

هر کس که با خط ائمه، با فکرشان، با ایده و مرامشان هماهنگ باشد، با آنان در صلح و سازش ایم و با هر که با عقیده، مرام، شیوه عملی، جهت اجتماعی و خط ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مخالف و در ستیز باشد، می‌جنگیم؛ هر کجا، هر کس و در هر زمان که باشد و به همین جهت همان‌گونه که ذکر کردیم تا نهایت زمان یعنی یوم‌القیامة کشیده است.

درس چهارم اینکه دوستی و دشمنی، صرفاً در حد زبان و قلب خلاصه نمی‌شود، بلکه پای عمل و موضع‌گیری عملی اجتماعی به میان می‌آید. در حقیقت این فراز زیارت، «پیمان جهاد و شهادت» است و این فرموده امام در زیارت تبیین‌کننده «ولایت خون و شمشیر» است و جهت مبارزاتی با دشمنان «آل‌الله»، وقفه‌پذیر نیست و تداوم دارد... «الی یوم‌القیامة» (نک: عزیزی تهرانی، علی اصغر، شرح زیارت عاشورا، ص ۷۱-۷۲ و محدثی، جواد، درس‌هایی از زیارت عاشورا، ص ۳۷-۳۰)

خونخواهی کربلا در رکاب حسین زمان

«فاسئل الله الذی اکرم مقامک و اکرمنی بک أن یرزقنی طلب ثارک مع امام منصور من اهل بیت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ...».

مقصود از اکرام سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَامُ (اکرم مقامک)، همان مقام و درجه‌ای است که خداوند متعال به ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عنایت کرده و امتیازات خاصی است که حضرت باری تعالی برای امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ قائل شده است (برای مطالعه این موضوع نک: مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱۰، ج ۵۱).

منظور از اکرام ما توسط سیدالشهدا (اکرمنی بک)، اکرام به نعم وجود است؛ زیرا هرچه بر هر که می‌رسد از برکت آن بزرگواران است.

همچنین مشتمل بر اکرامی است که توسط پیروی ما از ایشان نصیب ما می‌گردد و وجود خصوصیات که به خاطر شهادت حضرتش برای مؤمنان و شیعیان وجود دارد، همانند گریه کردن، ثواب مرثیه، ثواب زیارت و استجابت دعا تحت قبه مبارکه و شفا گرفتن از تربت مقدسه (نک: شفاء الصدور، ص ۱۹۰-۱۸۲ با اندکی تلخیص و تصرف).

موضوع دیگر در این فراز، خونخواهی ایشان است که توسط ائمه علیهم‌السلام مطرح بوده است در حالی که اولاً، قاتلان حضرت از دنیا رفته‌اند و زمان قصاص و انتقام گذشته است؛ ثانیاً، خونخواهی حسین علیه‌السلام و یارانش توسط مختار صورت گرفت. پس چرا با این حال، خونخواهی امام حسین علیه‌السلام، همیشه مطرح بوده و هست؟ در پاسخ به این سؤال توجه به واژه ثارالله و مفهوم آن ضروری به نظر می‌رسد که بحثش در همین نوشتار گذشت. سخن دیگر آن است که عاشورا چند ساعت و چند روز و کربلا، یک زمین مخصوص نیست. عاشورا هر روز و کربلا همه جاست و این بینش تاریخی شیعه است که ریشه عاشورا را از ابتدای خلقت بشر تا پایان زندگی انسان بیان می‌نماید. آری! در این دوره و عصر هم، شرکت در جهاد و رسیدن به شهادت، فوز عظیمی است و به‌عنوان نمونه، نبرد جوانان غیور میهن در دفاع مقدس هشت‌ساله، نبرد در راستای خونخواهی شهیدان کربلا بود.

آبرومندی تشیع به سبب اتصال با امام حسین علیه‌السلام

«اللهم اجعلنی عندک وجیها بالحسین علیه‌السلام فی الدنیا و الآخرة». مراد از «وجیها بالحسین» آبرومندی و مقبولیت نزد حق تعالی به واسطه اتصال با حسین علیه‌السلام است.

وجیه آن است که خصال پسندیده داشته باشد. حاصل سخن در این فراز اینکه
وجاهت نزد حق تعالی در دنیا و آخرت به حکم آیه شریفه ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ
اتَّقَاكُمْ﴾ (حجرات/۱۳) داشتن تقوای الهی و حصول به تمام مراتب تقوا یعنی تقوای
در اعتقاد، تقوای در عمل و تقوای در اخلاق است و علم و آگاهی داشتن در این
مسیر است: ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾. (مجادله/۱۱)

«آل محمد» و خط زندگی و شهادت

«اللهم اجعلنی فی مقامی هذا ممن تناله منك صلوات و رحمة و مغفرة»

در این بخش از زیارت عاشورا از خدای تعالی درخواست می کنیم که در این
مقام (زیارت) به جهت ارزش و جایگاه خاص آن، ما را از کسانی قرار دهد که از
او صلوات، رحمت و مغفرت به آن ها رسیده است.

مقام زیارت، همان مقام تقرب به خداوند، پیغمبر ﷺ و امامان معصومین علیهم السلام، از
جمله خود امام حسین علیهما السلام است. به راستی زیارت، عامل معرفت و شناخت است.
آنچه زائر حسین علیهما السلام را به مقام قرب خدا می رساند و زائر را مشمول درود،
رحمت و بخشایش الهی قرار می دهد، ثمربخش بودن «زیارت» در متن زندگی و
جهت گیری اجتماعی و حمایت از حق و مقابله با باطل است. آن کس که در مقام
زائر حسین قرار گیرد و به زیارت سرور شهیدان آید و در این باب با مولای خود
به سخن بایستد، فکر و عملش، حرکت و جهتش هم حسینی خواهد بود و این
خود، سبب بخشایش گناهان و رسیدن به رحمت هاست.

همچنین در زیارت امام حسین علیه السلام از خدا می خواهیم که زندگی و مرگ ما را هم چون زندگی و مرگ پیامبر و آل او قرار دهد: «اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد و مماتی ممات محمد و آل محمد» دلیل این درخواست چیست؟ پاسخ: حیات این خاندان، عصاره دین و جلوه‌ای از تلاش در راه خدا، فدا شدن و فضیلت و راستی، با مردم و برای مردم بودن و محور حق طلبان و ظلم ستیزان بودن است. حیات «محمد و آل محمد»، سراسر طهارت و پاکی است، عفت است و نجابت، خلوص است؛ ایثار و مهر است؛ کرم، تواضع و فروتنی است با مؤمنان و سازش نکردن با باطل و کنار نیامدن با مخالفان دین.

تجدید پیمان و تحکیم میثاق

«السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک... السلام علی الحسین و علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین».

زیارت عاشورا با سلام شروع شد و با سلام هم به پایان رسیده است. سلام بر حسین و بر اصحاب وفادارش که زبان حالشان چنین است:

عمریست، دل به مهر و وفای تو بسته ایم پیوند با تو بسته و از خود گسسته ایم
ما را چو در حریم وصال تو، راه نیست دل بر امید، بر سر راهی نشسته ایم
با خود، خیال آرزویی بسته هر کسی ما، دیده از دو عالم و دل بسته ایم

سلام بر آن قربانیان منای عشق و اسماعیل‌های صادق و خالص. سلامی از ما، سلامی از خدا، سلامی از رسولان و امامان، سلامی از فرشتگان مقرب، تا هستیم، تا روز و شب هست، تا همیشه و در همه جا بر وجود مقدس آنان باد.

آری! سلام در آغاز نشانی است برای رابطه‌ایی ناگسستی با اهل عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و تداوم آن و در پایان علامتی است برای تجدید پیمان و تحکیم میثاق. بدین معنا که همه جا و همه وقت به یاد حسین و اصحاب وفادار او باشیم و مشعل عشق و ولای حسین را همواره در دل، افروخته نگهداریم و روح نفس ما، همیشه حالت زیارت و دیدار داشته باشد.

صبر و رضا، مقام عاشقان صادق

«اللهم لك الحمد حمد الشاكرين لك على مصابهم الحمد لله على عظيم رزيتي».

گر آسوده، ورمبتلامی‌پسندد پسندیدم، آنچه خدا می‌پسندد
چرا دست یازدم؟ چرا پای کوبیم؟ مرا، دست و بی‌دست و پامی‌پسندد
با این مصائب جان‌گداز و سوگ‌های بزرگ و با این همه شهادت‌های عظیم،
باز هم شکر و سپاس خدای راست. بر مصیبت هم‌صبور، شاکر و راضی بودن!
چون نعمت است، هر چند ظاهراً نعمت می‌نماید. این «رضا و سپاس» ثمره عشق و
محبت است، که «البلاء للولاء».

اگر با دیگرانش بود میلی چرا ظرف مرا بشکست لیلی

آری! چشم حقیقت‌بین مصیبت را هم نعمت خدایی می‌داند؛ چون آگاه است که سختی
و گرفتاری آدمی را می‌سازد. شهید بزرگوار علامه مرتضی مطهری رحمته الله در همین باره
فرموده:

«سختی و گرفتاری، هم تربیت‌کننده فرد است و هم بیدارکننده ملت‌هاست. سختی،
بیدارسازنده و هوشیارکننده انسان‌های خفته و تحریک‌کننده عزم‌ها و اراده‌هاست. شاداند،

هم چون صیقلی است که به آهن و فولاد می دهند، هر چه بیشتر با روان آدمی تماس گیرد، او را مهم تر، فعال تر و برنده تر می کند؛ زیرا خاصیت حیات این است که در برابر سختی مقاومت کند و به طور خود آگاه یا ناخود آگاه آماده مقابله با آن گردد» (نک: مطهری، مرتضی؛ عدل الهی، ص ۱۵۶).

مقام شفاعت امام حسین علیه السلام

«اللهم ارزقنی شفاعة الحسین یوم الورد».

شفاعت در روز قیامت از اعتقادات مسلمانان، به ویژه شیعیان اثنی عشری است و در معارف اسلامی معین شده است که چه کسانی می توانند شفاعت کنند. سخن ما در این جا بحث از شفاعت و شرایط آن نیست، بلکه سخن از مقام شفاعت امام حسین علیه السلام است و اینکه آن حضرت از جنبه های گوناگون می توانند در روز قیامت بسیار بالاتر از شفاعت عادی و معمولی است.

شفیع بودن امام حسین علیه السلام از نظر گاه این زیارت نامه ها چند دلیل دارد: اول، آنکه حضرت نزد خداوند از جاهت خاصی برخوردار است و آبروداران نزد پروردگار می توانند شفاعت کنند:

«السلام علیک یا قائد الغر المحجلین؛ سلام بر تو ای پیشوای روسفیدان عالم»

(مفاتیح الجنان، ص ۷۸۱).

دوم، آنکه حضرت دارای مقام محمود است و این مقام را به دیگران در آخرت می تواند تفویض نماید و یا اینکه در دنیا توفیق و عنایتی نماید تا مقام محمود را به دست آورند.

در این فراز آخر زیارت از خدا می‌خواهیم که روز قیامت (روز ورود شفاعت حسین علیه السلام) را به ما روزی نماید و در پیشگاه خود، ما را با حسین علیه السلام و اصحابش که خون دل خود را در راه حسین، نثار و ایثار کردند، ثابت قدم بدارد. در دنیا با حسین علیه السلام بودن، به عشق او زیستن و او را زیارت نمودن، در آخرت هم از شفاعت او برخوردار شدن و کامیاب گشتن حقیقت تجدید میثاق و تحکیم عهد و پیمان با سیدالشهدا است و این است ثمره حسینی زیستن و عشق و ولای اهل بیت علیهم السلام داشتن.

نتیجه‌گیری

جملات ذیل را می‌توان به‌عنوان نتیجه این مقاله ذکر کرد:

- زیارت عاشورا، حقیقتی عرشی است؛ زیرا در هیچ جای آن، آدمی دنیا را از خدا نمی‌خواهد. مراحل قرب الی الله در آن ترسیم گردیده و آخرین مرحله‌اش فناست. خط مردانگی، آزادی معنوی و بی‌تعلق زندگی کردن در این دنیا، خط بندگی و عشق خدا و خط ایثار و از جان گذشتن در سراسر این زیارت هویدا است.
- نسب شریف امام حسین علیه السلام، مقام ثاراللهی امام حسین علیه السلام، مراتب امامت و شناخت امام، نفرین بر ستمگران، ولایت خون و شمشیر، آل محمد و خط زندگی و شهادت، تحکیم پیمان و تجدید میثاق با امام حسین و شهدای کربلا از جمله موضوعاتی است که در محتوای زیارت عاشورا قابل توجه است.
- سلام در آغاز و پایان زیارت عاشورا نشانه رابطه ناگسستگی با اهل بیت علیهم السلام و تداوم آن در زندگی است و بدین معناست که باید همه جا و همه وقت، به یاد امام حسین علیه السلام و اصحاب وفادار او باشیم و زندگی خود و روح نفس و وجود خویشتن را با ولاء و مشعل عشق ایشان افروخته نگهداریم.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن طاووس، سید علی بن موسی، (۱۴۱۴ق)، الاقبال، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۳. —، (۱۳۷۵ق)، اللهوف، نجف: المطبعة الحیدریه.
۴. تهرانی، میرزا ابوالفضل، (۱۳۰۹ق)، شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشورا، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
۵. حرّ عاملی، محمد بن حسین، (۱۴۱۳ق)، وسائل الشیة الی تحصیل مسائل الشریعة، بیروت: مؤسسه آل البيت.
۶. خوارزمی، الموفق بن احمد مکی اخطب، (۱۳۶۷ق)، مقتل الحسین علیہ السلام، نجف: مطبعة الزهرا.
۷. الزیدی، محمد مرتضی، (بی تا)، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: المکتبة الحیاة.
۸. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۹. طبری، محمد بن جریر، (۱۴۰۸ق)، تاریخ طبری، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۰. عزیزى تهرانی، علی اصغر، (بی تا)، شرح زیارت عاشورا، تهران، نشر ذره.
۱۱. العکبری البغدادی، محمد بن محمد نعمان، (۱۴۱۳ق)، کتاب المزار، قم: انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید.
۱۲. —، (۱۴۱۰ق)، المقنعه، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ سوم.

۱۳. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۳۵۷ق)، *التفسیر الکبیر*، مصر، قاهره: عبدالرحمن محمد.
۱۴. قمی، شیخ عباس، (۱۳۸۹ش)، *مفاتیح الجنان*، اصفهان: انتشارات قلم آریا.
۱۵. ———، (۱۴۱۱ق)، *منتهی الامال*، قم: انتشارات هجرت، چاپ چهارم.
۱۶. کفعمی، علی بن ابراهیم، (بی تا)، *البلد الامین*، تهران: مکتبه اصدوق.
۱۷. ———، (۱۳۴۹ق)، *المصباح*، تهران: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۱۸. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۹۱ق)، *الکافی فی الاصول*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۹. مجد، امید، (۱۳۸۱ش)، *ترجمه منظوم قرآن کریم*، تهران: نشر فؤاد.
۲۰. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار*، بیروت: مؤسسه الوفاء.
۲۱. محدثی، جواد، (۱۳۷۷ش)، *درس های از زیارت عاشورا*، قم: نشر دارالحديث، چاپ دوم.
۲۲. محیطی، علی، (۱۳۸۱ش)، «حسین علیه السلام هسته هستی»، قم: فصل نامه فرهنگ جهاد، ش ۲۸، مرکز مطالعات نمایندگی ولی فقیه در وزارت جهاد کشاورزی.
۲۳. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۱ش)، *عدل الهی*، قم: انتشارات صدرا.
۲۴. معین، محمد، (۱۳۸۶ش)، *فرهنگ فارسی*، تهران: انتشارات ساحل.
۲۵. مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از نویسندگان، (۱۳۷۸ش)، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجاه و چهارم.
۲۶. میرخانی، سیداحمد، (۱۳۷۳ش)، *شرح زیارت عاشورا*، تهران: بی نا.
۲۷. وهابی دریاکناری، علی اکبر، (۱۳۸۱ش)، «امام حسین علیه السلام در آینه زیارت نامه ها»، ج ۱، قم: مجموعه مقالات همایش امام حسین علیه السلام، مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام.

شور شعور

محمود شفیعی*

چکیده

حادثه عظیم کربلا، جوشش دوباره خون جهاد فی سبیل الله در رگ‌های مؤمنین بود. این حادثه، عبرت آموزترین مساله ایست که در ابتدای تاریخ اسلام اتفاق افتاد. در این مجال سعی در بازکاوی دوباره و علل و معلول‌های این حادثه داریم و به این سؤال پاسخ می‌دهیم که جامعه عصر ابی‌اعبدالله علیه السلام دارای چه ویژگی‌های و شاخصه‌های بود و چه عواملی باعث به وجود آمدن این ویژگی‌ها شد که با وجود بسیاری از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله، مردم کمر به قتل نوه پیامبر می‌بندند.

در واقع، می‌خواهیم از بررسی این تغییرات فرهنگی و دینی جامعه آن روز عبرت گرفته و در کنار شور حسینی که در محافل و مجالس امروزی داریم، شعور حسینی نیز پیدا کنیم تا در میدان آزمون، شکست نخوریم.

* - طلبه حوزه علمیه واحد برادران اصفهان.

از سوی دیگر، باید به ریشه‌های تاریخی و اجتماعی حادثه عاشورا و نوع رفتار حکومت و مردم در آن زمان نیز دقت شود؛ زیرا بسیاری از حوادث تاریخی از دل رفتارهای اجتماعی مردم و سیاست‌های حکومت به وجود می‌آید.

ما در این مقاله سعی در ریشه‌یابی و علل به وجود آمدن حادثه عاشورا و پشت‌صحنه‌های بسیار خطرناک آن داریم و در این مجال، گذری به تاریخ اسلام و فراز و نشیب‌های آن و علل دگرگونی اجتماعی و دینی در زمان حضرت اباعبدالله علیه السلام داریم و با نگاهی عبرت‌آموز، قصد داریم که درس‌های عاشورا را با زمان حال تطبیق کنیم.

واژه‌های کلیدی: عبرت، امام حسین علیه السلام، کربلا، انحراف، منافقین.

مقدمه

حادثه کربلا، حادثه‌ای است که شعاع نورش از قرن‌ها گذشته و آثارش در جان‌ها و قلب‌ها مانده و عبرت‌هایش راهگشای آزادی‌خواهان جهان شده است. حادثه‌ای است که سال‌هاست عَلم ظلم‌ستیزی را در پیچ و تاب تاریخ نگه داشته و از پس رمز و راز مکاران و حيله‌گران زمان‌ها، پرچم هدایت و صداقت را برافراشته است و این نمایش‌نامه زیبا و به خون خضاب‌شده جز عشق بازی ابرمردی با خدای متعال نیست که مرگ با عزت را شرافتمندانه‌تر از زندگی در سایه ذلت می‌دانست. خدایش او را انتخاب کرد تا در مسلخ عشق، قربانی معشوق شود و راه و رسم عشق بازی را به بشر بیاموزد و در دریای پرتلاطم هوس‌های دنیایی، سفینه‌النجاه شود.

شیرمردی که علمدار پایداری است... و عجب پایداری که تا قیامت شکست ظاهریش، پیروزی ابدی آزادگان است و طریقتش، روش آزادمردان جهان است. سلام خدا بر او و بر علی او و بر اولاد و بر اصحاب او باد الی یوم القیامه...

کربلا حادثه‌ای است که ابعاد بسیاری دارد و می‌توان از نماهای مختلف آن را نظاره کرد و درباره آن به بحث نشست؛ اما بُعدی که بسیار قابل تأمل است، عبرت‌آموزی حادثه کربلا و خصوصاً عاشورای حسینی است. بی‌تردید، عبرت‌آموزی از حوادث بزرگ تاریخ می‌تواند راه‌گشای مصون‌ماندن از بسیاری فتنه‌ها و خطرات پیش‌روی مؤمنین باشد. حادثه کربلا نیز به سهم خود دارای چنین ویژگی است و در دل خود رازها و رمزهایی دارد که بر خوانندگان بسیار

عبرت آموز است، از جمله تیغ کینه جاهلی تا سر نیزه یزیدی، از عالمان بی عمل، از بی قیدی و دنیاگرایی مردم و از شرافت مرگ با عزت در مقابل زندگی ذلت بار، از وفاداری ابوالفضل تا شهادت حسینی و ...

عبرت آموزی

واژه عبرت از ریشه عبور است و به تعبیری عبور از زمان حال به گذشته است و عبرت آموزی به معنای حوادث تلخ و شیرین گذشته را آینه آینده قرار دادن است؛ سفری از ظاهر به باطن قضایا و حوادث. هم چنین به عبرت آموزی، اعتبار گفته می شود؛ زیرا عبور از حال به گذشته است و لذا قرآن نیز به این مطلب اشاره نموده است آنجا که می فرماید: ﴿... فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ﴾؛ پس ای اهل بصیرت عبرت بگیرید» (حشر/۲).

اما عبرت آموزی با درس آموزی فرق دارد؛ زیرا در درس آموزی، آموزه هایی بیان می شود که باید سرمشق ملتی باشد و آنان را از ذلت به عزت برساند و جبهه کفر و استکبار را شکست دهد و نمونه هایی که از عاشورا می توان درس گرفت، فداکاری و گذشت در راه دین، شجاعت و دلیرمردی، مساوات، قیام برای خدا، محبت و عشق به خدا و... است.

اینها اوج و قلب حرکت اباعبدالله الحسین علیه السلام است و باید سرلوحه رفتار شیعیان قرار گیرد؛ اما در عبرت آموزی تنها نباید به زیبایی ها و اوج حوادث نگاه

کرد؛ بلکه باید به علل و زمینه‌ها و شیوه‌ها و روش‌های دشمن و راز و رمز پیروزی و شکست آنان توجه کرد و پند گرفت.

مقام معظم رهبری در بیانی قابل تأمل فرمود:

«...اولین عبرتی که ما را متوجه خود می‌کند این است که بینیم چه شد که پنجاه سال بعد از درگذشت پیغمبر ﷺ جامعه اسلامی به آن حد رسید که کسی مثل امام حسین علیه السلام ناچار شد برای نجات جامعه این چنین فداکاری کند. اینکه حسین بن علی علیه السلام در مرکز اسلام، در مدینه و مکه با وضعیتی مواجه شود، به طوری که هرچه نگاه کند، چاره‌ای جز فداکاری نیست، آن هم چنین فداکاری خونین و با عظمتی، این قابل تأمل است مگر چه وضعی بود که حسین بن علی علیه السلام احساس کرد که اسلام فقط با فداکاری او زنده می‌ماند و الا از دست می‌رود ما باید نگاه کنیم و ببینیم چه شد که فردی مثل یزید بر جامعه اسلامی حاکم شود؟ چه شد که بیست و سه سال بعد از شهادت امیرالمومنین علیه السلام در همان شهری که حکومت می‌کرد سرهای پسران امیرالمومنین علیه السلام بر نیزه کردند و در آن شهر گرداندند...؟ چه شد ظرف بیست و سه سال به اینجا رسید؟... باید بفهمیم چه بلایی بر سر آن جامعه آمده است که سر حسین بن علی علیه السلام آقازاده اول دنیای اسلام و پسر خلیفه مسلمین علی بن ابی طالب علیه السلام، در همان شهری که پدر او بر مسند خلافت می‌نشسته، گردانده شد و آب هم از آب تکان نخورد؟! (آیت الله سیدعلی خامنه‌ای، دیدار با نیروهای مقاومت بسیج، ۷۱/۴/۲۳).

ایشان از عبرت، به بررسی وضعیت جامعه و فراز و نشیب‌های آن به طوری که باعث شهادت امام با آن وضعیت و در زمانی و مکانی خاص، تعبیر می‌نماید. در این بیان می‌توان عبرت‌آموزی را نگاهی عمیق و پندآموز و موشکافانه به عاشورا دانست.

عبرت در قرآن

قرآن کریم منبع الهام بخشی است که خداوند متعال برای هدایت بندگان نازل کرده است. کتاب آسمانی مسلمین در خلال داستان‌های تاریخی خود، عبرت آموزی از حوادث و رویدادهای را سرلوحه قرار داده است. قرآن، تاریخ را آینه‌ای می‌داند که می‌توان تمامی حوادث خوب و بد را در آینه آن دید و سرنوشت خوبان و بدان، ظالمان و مظلومان و سرنوشت یاغیان و سرکشان در مقابل پیامبران را با چشم عبرت دید.

قرآن کریم با بهره‌گیری از تاریخ، بسیاری از نکات اخلاقی و اجتماعی و سیاسی خود را به مؤمنین ارائه می‌کند و سعی دارد با لطافت خاص شنیدن داستان، بصیرت فکری و عملی را در مخاطب شکل دهد و با ایجاد (حالت) قیاس زمان گذشته (به صورت نامحسوس) با زمان حاضر، مؤمنین را از ریشه‌ها و روش‌های خصومت دشمنان و نتایج عملکرد مردم و اولیاء آگاه نماید. این همان عبرت آموزی است که خدای متعال در سوره یوسف عَلَيْهِ السَّلَام این گونه به آن اشاره می‌کند:

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾؛ در داستان‌هایشان خردمندان را عبرتی است. این داستانی برساخته نیست، بلکه تصدیق سخن پیشینیان و تفصیل هر چیزی است و برای آن‌ها که ایمان آورده‌اند هدایت و رحمت است. (یوسف/۱۱۱)

خدای متعال علاوه بر اینکه خردمندان را عبرت گرفته از حوادث نشان می‌دهد و نشانه خردمندی را عبرت آموزی از حوادث می‌داند، داستان‌های قرآنی را مطلبی غیر واقعی و خودساخته نمی‌داند؛ بلکه داستان‌ها را حقیقی و حادث شده در طول

زمان می‌داند و جالب آنکه داستان‌ها را مستندی بر ادعاهای پیشینان ابراز می‌دارد. این مطلب قدرت داستان را بیان می‌دارد که می‌تواند علاوه بر جنبه‌های اخلاقی و عبرتی، مستمسکی برای ادعاها نیز باشد.

در انتهای آیه نتیجه عبرت‌آموزی توسط داستان‌های قرآنی را هدایت و رحمت می‌شمارد و عبرت‌گیران از داستان‌ها و سرنوشت اولیا را هدایت شده و مشمول رحمت الهی می‌داند.

با دقت در این آیه و امثال آن در قرآن کریم می‌توان به نگاه ویژه خدای متعال درباره عبرت‌آموزی از سرنوشت پیشینان پی برد. نگاهی که چراغ هدایت آیندگان است و خواندن داستان‌هایش وسعت دید آیندگان را زیاد و دورنمای اعمال را نشان می‌دهد و می‌توان گفت عبرت‌آموزی قطب‌نمای خوبی در فتنه‌ها است که نتایج آن هدایت است و نه ضلالت.

مفسر تفسیر نمونه می‌فرماید:

«... آخرین آیه این سوره محتوای بسیار جامعی دارد که تمام بحث‌هایی که در این سوره گذشت، به طور فشرده در آن جمع است و آن اینکه در سرگذشت آن‌ها (یوسف و برادرانش و انبیاء و رسولان گذشته و اقوام مؤمن و بی‌ایمان) درس‌های عبرت‌آموز بزرگی برای همه اندیشمندان است.» ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ ...

آینه‌ای است که می‌توانند در آن، عوامل پیروزی و شکست، کامیابی و ناکامی، خوشبختی و بدبختی، سربلندی و ذلت و خلاصه آنچه در زندگی انسان ارزش دارد و آنچه بی‌ارزش است در آن ببینند.

ولی تنها «اولی الالباب» و صاحبان مغز و اندیشه هستند که توانایی مشاهده این نقوش عبرت را بر صفحه این آینه عجیب دارند.

و به دنبال آن اضافه می کند: «آنچه گفته شد یک افسانه ساختگی و داستان خیالی و دروغین نبود» ﴿مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى﴾. این آیات که بر تو نازل شده و پرده از روی تاریخ صحیح گذشتگان برداشته، ساخته مغز و اندیشه تو نیست؛ بلکه یک وحی بزرگ آسمانی است که کتب اصیل انبیای پیشین را نیز تصدیق و گواهی می کند، ﴿وَ لَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ﴾.

به علاوه هر آنچه انسان به آن نیاز دارد و شرح هر چیزی که پایه سعادت انسان است در این آیات آمده است ﴿وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ﴾.

و به همین دلیل، مایه هدایت جستجوگران و مایه رحمت برای همه کسانی است که ایمان می آورند، ﴿وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾. (مکارم شیرازی، برگزیده تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۵۸)

نکات داستان های عبرت آموز در قرآن

۱. جنگ بدر

قرآن کریم عنایت خداوند به رزمندگان جنگ بدر و القای رعب به دل دشمنان را مایه عبرت مؤمنان می داند:

﴿قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنَتِ الَّذِينَ اتَّخَذْتُمُ الْأَعْرَابَ أُولِي الْأَنْبُصَارِ﴾؛ در آن دو گروهی که به هم رسیدند، برای شما عبرتی بود. گروهی در راه خدا نبرد می کردند و گروه

دیگر کافر بودند. آنان کافران را به چشم خود دوچندان می‌دیدند و خدا هر کس را که بخواهد یاری می‌دهد و صاحب نظران را در این عبرتی است» (آل عمران/۱۳).

مفهوم این آیه عبرت‌آموزی از داستان جنگ بدر است که خدای متعال علت شکست دشمنان را نبرد خالصانه در راه خدا می‌داند که باعث ایمان و مجاهدت دوچندان و بالاخره موجب پیروزی می‌گردد. حضرت حق به مجاهدین گوش‌زد می‌کند که در جنگ تنها ایمان حرف اول را می‌زند، نه نیرو و سلاح! اگر خواستار عنایت الهی هستید:

﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾؛ اگر شما خدا را یاری کنید خداوند شما را یاری کرده و ثابت قدم می‌دارد» (محمد ﷺ / ۷).

امتی که پشتیبانش حضرت حق باشد، دیگر از هیچ نیروی نمی‌هراسد و البته به شرطی که ثابت قدم باشند و در گردنه‌های سخت زمان خود را نیازند:

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾؛ و سست نشوید و اندوهگین نباشید و شما برترید اگر ایمان داشته باشید» (آل عمران/۱۳۹).

نتیجه پایداری در ایمان و جهاد فی سبیل‌الله، نصرت و کمک الهی است تا جایی که دشمنان با تعداد و تجهیزات بسیار نیز تاب رویارویی مقابل مجاهدین را ندارند و مصداق این آیه می‌گردند که فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾؛ ای پیامبر مؤمنان را به جنگ برانگیز اگر از شما بیست تن باشند و در جنگ پایداری کنند بر دویست تن غلبه

خواهند یافت و اگر صد تن باشند بر هزار تن از کافران پیروز می‌شوند؛ زیرا آنان مردمی عاری از فهمند» (انفال/۶۵).

در جنگ بدر به هیچ عنوان توازن ظاهری بین قوای دشمن و قوای اسلام نبود؛ ولی نتیجه جنگ چیز دیگری بود.

۲. غزوة بنی‌النضیر

خدای متعال در ابتدای سوره حشر ماجرای غزوة بنی‌النضیر و توطئه یهود علیه مسلمین و برخورد شدید سپاه اسلام با آنان و شکست سخت آنها در برابر سپاه اسلام را بیان می‌کند و پس از بررسی این ماجرا، فرمان به عبرت‌آموزی می‌دهد:

﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾؛ پس عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرت» (حشر/۲).

عبرت‌گیری از این حادثه، دستور خدای متعال است به مؤمنان که این حادثه و امثال آن را ببینند و تحلیل و بالآخره آن را آینه خود قرار بدهند. در این آینه ببینند که تنها دژ ایمان تسخیرناپذیر است و دژهای دیگر هر چه باشند قابل تسخیر هستند، حتی اگر پولادین باشند یا حتی اگر مثل بنی‌النضیر باشند.

در آن برهه کسی احساس نمی‌کرد که پیروز میدان مسلمین باشند:

﴿مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ﴾؛ و شما نمی‌پنداشتید که

بیرون روند، آنها نیز می‌پنداشتند حصارشان را توان آن هست که در برابر خدا نگه‌دارشان باشد» (همان).

اینجاست که ثمره بی‌ایمانی، خود را نشان می‌دهد:

﴿وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ﴾؛ «و در دلشان وحشت افکند» (همان).

و

نمونه‌های دیگر در قرآن کریم هستند که می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. عبرت در داستان یوسف علیه السلام؛
۲. عبرت زندگی و نابودی نمرود؛
۳. عبرت زندگی ابراهیم و پیامبران علیهم السلام؛

و

عبرت‌آموزی در احادیث

ائمه بزرگوار علیهم السلام با نگاهی جامع به مسأله آینده‌نگری، توجه به گذشته را موجب عبرت‌آموزی می‌دانند و بر آن تأکید فراوان می‌کنند. در این بخش به سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره می‌شود:

«الاعتبار منذرٌ ناصحٌ؛ عبرت‌آموزی هشداردهنده دلسوز است» (مجلسی،

بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۷۳).

یا در جای دیگر می‌فرمایند:

«ان من صرحت له المثلث حجزته التقوی عن تفحم الشبهات؛ کسی که از

اعمال و کردار گذشتگان و عواقب سوء آن عبرت گیرد، تقوا، وی را از فرورفتن

در آن گونه بدبختی‌ها باز می‌دارد.» (شریف‌رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۶، ص ۴۷).

حضرت در بیانی کوتاه و بسیار دلنشین می‌فرماید:

«الاعتبار یشمر العصمه؛ میوه عبرت‌آموزی از حوادث، مصونیت از خطاها و

لغزش‌هاست» (شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۲۲۱)

یا این سخن حضرت که می‌فرمایند:

«من کثر اعتباره قل عشاره؛ آن کسی که بیشتر عبرت بیاموزد، لغزشش کم خواهد بود» (شرح آقا جمال خوانساری بر غررالحکم و دررالکلم، ج ۵، ص ۲۱۷).

از بیانات بالا می‌توان به اهمیت عبرت‌آموزی و پند از حوادث گذشته پی برد که عامل مهمی برای لغزش و اشتباه و خطای کمتر است؛ بنابراین، میوه عبرت‌آموزی خطای کمتر است.

ریشه‌یابی حادثه کربلا

هر حادثه‌ای معلول علل و عوامل مختلفی است و در حوادث بزرگ و تاریخی می‌توان علل‌های مختلفی برای آن پیدا نمود. حادثه کربلا نیز از این قاعده مستثناء نبوده و به‌عنوان نیم‌روزی که کل تاریخ را تکان داد و تأثیرات بزرگی در روح و جان داشت، دارای علل مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... بود.

اما نکته مهم در پیدا کردن علل وقوع حوادث، ریشه‌یابی آن حوادث است؛ زیرا بعضی از حوادث، دارای علل مختلفی هستند، ولی ریشه خاصی ندارند و برخی دیگر علل مختلفی با ریشه‌های قبلی هستند. مثلاً علت خصومت بنی‌امیه با بنی‌هاشم، خصومت امیه و هاشم بود که در نسلشان ادامه پیدا کرد.

از سوی دیگر، بعضی از حوادث از لحاظ وسعت تأثیرگذاری زیاد و کم هستند. بعضی از حوادث دارای معلول بسیاری است؛ اما برد تأثیر آن‌ها بسیار کم هستند، مانند قیام توأیین در کوفه که از لحاظ عده و عده بسیار بیشتر از سپاه امام حسین علیه السلام بود؛ اما تأثیر زیادی در تاریخ نداشت. از سوی دیگر، برخی از حوادث دارای مقیاس ظاهری بسیار کوچکی است و گاهی به چشم نمی‌آید؛ اما برد و

وسعت تأثیرگذاری بالایی دارد، مثل حادثه عاشورا؛ زیرا در تاریخ، بسیار افرادی هستند که فجیع تر از شهدای کربلا به شهادت رسیدند یا مورد بی‌مهری قرار گرفتند یا قیام‌های بس بزرگ‌تر از قیام امام حسین علیه السلام انجام و گاهی به پیروزی رسیدند؛ اما تأثیرگذاری کمی داشتند.

بی‌تردید حادثه کربلا از جمله تأثیرگذارترین این حوادث است؛ زیرا محوریت آن تقیدات مذهبی و الهام‌گیری از آموزه‌های دینی است و هر کجا اعتقادات موضع و علت مهم قیام‌ها باشد، میزان تأثیرگذاری آن در دل و جان و بلکه در تاریخ بسیار زیاد است، چه آنکه انقلاب‌هایی با رنگ و بوی مادی از این موضوع بی‌بهره‌اند.

نفوذ منافقین

اگر بخواهیم علل وقوع عاشورا را ریشه‌یابی کنیم، باید به زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله برگردیم. در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله منافقین به ظاهر ایمان آورده بودند و برخلاف میل باطنی و از روی کراهت اسلام را پذیرفته بودند. قرآن هم به این مساله اشاره می‌کند و حتی سوره‌ای به نام منافقون نازل کرد.

قرآن، منافقین را کاهل در نماز، دروغ‌گو و ریاکار معرفی می‌کند و در توصیه‌ای به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾؛ وقتی که منافقان نزد تو آمدند، گفتند: ما گواهی می‌دهیم که تو

رسول خدا هستی و خدا می‌داند که تو رسول او هستی و خدا شهادت می‌دهد که منافقان دروغ‌گویان‌اند» (منافقون/۱).

در این آیه، خدای متعال پیامبر را از تظاهر آنان آگاه می‌سازد و منافقون را دروغ‌گو معرفی می‌کند.

یا در آیهٔ ۴ سورهٔ نساء می‌فرماید:

﴿... وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالًا﴾؛ وقتی که به نماز بر می‌خیزند با کسالت نماز می‌خوانند و خدا را یاد نمی‌کنند» (نساء/۴).

و آیات دیگر که نشان از بی‌ایمانی این جماعت دارد و تاریخ نیز داستان‌هایی از این افراد دارد. بنابر شواهد تاریخی وقتی نام پیامبر را در اذان می‌شنیدند، ناراحت می‌شدند و می‌گفتند: این طفل یتیمی بود و در خانوادهٔ فقیری بزرگ شد و حال به جایی رسیده که نام خود را در کنار خدا می‌گذارد (پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۱۶۸).

پس از رحلت پیامبر ﷺ این افراد به منصب‌های بزرگی در جامعهٔ اسلامی رسیدند و کسانی که به طلقاء معروف بودند با کینه و حقدی که از اسلام و شخص پیامبر داشتند به مبارزه مخفی پرداختند؛ گروهی که در فرمایشات ائمه اطهار علیهم‌السلام به شجرهٔ ملعونه (الاحتجاج، ص ۲۷۹؛ الصافی، ج ۳، ص ۲۰۳-۲۰۱؛ نورالثقلین، ج ۳، ص ۱۷۹) معروف بودند و خبثات و ناپاکی بسیاری داشتند و سر سلسلهٔ آن‌ها، ابوسفیان بود.

سرانجام منافقین در لحظات کفن و دفن پیامبر، موقعیت را غنیمت شمرده و در سقیفه گرد آمده و ابوبکر را خلیفه قرار دادند و با او بیعت نمودند. جالب آنکه چون ابوبکر از تیره‌های قدرتمند قریش نبود، ابوسفیان به علت تعصبات قبیله‌ای از

او روی برگردان بود و با عباس عموی پیامبر خدمت حضرت علی علیه السلام رفت و چون می دانست بهترین زمان برای درگیری است، به حضرت گفت: ما آماده ایم با شما بیعت کنیم؟!

امیرالمؤمنین علیه السلام که از نیات آنان آگاه بود در بیانی به زیبایی هرچه تمام تر می فرماید:

«ای مردم، امواج فتنه را با کشتی های نجات بشکافید و دست از این فخر فروشی ها بردارید. اگر من امروز برای رسیدن به خلافت اقدامی کنم، مانند کسی هستم که میوه نارس را بچیند و چنین کاری مثل زراعت در زمین دیگری است. اگر حرفی بزنم، مرا متهم می کنند که در پی مقام هستم و اگر سکوت کنم، می گویند: علی از مرگ هراس دارد. هیئات که این سخن بعد از نبردهای من با قهرمانان عرب و پیکار در میدان های سهمگین صحیح باشد. به خدا سوگند، انس فرزند ابوطالب به مرگ از انس طفل به پستان مادر بیشتر است و...» (شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه ۵، ص ۴۱).

خلافت پس از ابوبکر با نقشه ای از پیش طراحی شده به عمر و سپس به عثمان رسید و در زمان عثمان، روابط خانوادگی عثمان با ابوسفیان نمود پیدا کرد. وی با دعوت از اقوام و نزدیکان در منزل عثمان به آنان گفت:

«ای فرزندان امیه، حکومت را مانند چوگان بازی [توپ] از همدیگر دریافت کنید. سوگند به کسی که ابوسفیان به او سوگند می خورد (!) نه عذابی در کار است و نه حسابی، نه بهشتی و نه جهنمی، نه برانگیخته شدنی و نه قیامتی.» (مصباح یزدی، آذرخش کربلا، ص ۱۲۰).

مسلمانان ساده لوح که افکار و عقاید این عده را نمی دانستند، آن ها را خلیفه به حق و جانشین پیامبر می دانستند و از آنان پیروی می کردند.

خلفای سه گانه

خلفای سه گانه یکی از بزرگ ترین بدعت ها را در بین مردم پس از جریان خلافت گذاشتند و آن منع نشر احادیث نبوی بود. این برنامه از زمان ابوبکر آغاز شد و باعث شد بسیاری از معارف و احکام و شرایع که پیامبر برای مردم بیان نموده بود، به فراموشی سپرده شود. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود نیز پیش بینی کرده بود و فرمود:

«قد كثرت على الكذابه و ستكثر؛ دروغ بستن بر من زیاده شده و به زودی بعد از من کسان زیادی به دروغ احادیثی از من نقل قول می کنند» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۲۵، باب ۲۹).

بدتر از آن، تحریف برخی احادیث به نفع حاکمیت یا جریان ها و افراد خاص بود. ورود بسیاری از احادیث دروغ و خرافی که به اسرائیلیات معروف شد از این قبیل است. از سوی دیگر، رفتار حاکمان اسلامی بر اساس شریعت نبود و هم چون سلاطین رفتار می کردند و خود را مالک الرقاب و صاحب اختیار مردم می دانستند. آنان اموال موجود در حکومت را مال خود می دانستند و به دلخواه تصرف می کردند و حقوق مردم را تضییع می کردند و به بیچارگان ظلم می کردند تا اینکه بالاخره مردم به تنگ آمدند و به دلیل ستم های دست نشانده گان عثمان در سرزمین های اسلامی تصمیم به قتل عثمان نمودند.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ که می دانست قتل عثمان باعث سنت خلیفه کشی می شود و مردم به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نیز بدین می شونند و می گویند اختلاف ها بر سر دنیا است، نه تنها در زمینه قتل عثمان کاری نکرد؛ بلکه مانع آن شد، اما نتیجه نداد.

در این فضا امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ که خلافتش را غصب و حرمت خود و اهل بیتش را نگه نداشته بودند با اصرار و هجوم مردم به سویش، خلافت را به دست می گیرد و در زمان دریافت مسئولیت فرمود:

من این مسئولیت را بدین شرط می پذیرم که همانند پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و براساس سنت خدا و رسول او عمل کنم.

با خلافت حضرت، امید به بازگشت به سیره نبوی و اسلام ناب پدیدار شد. حضرت مبارزه با مخالفان و کسانی که اسلام را تهدید می کردند را در دستور کار خود قرار داد و با اصحاب جمل، نهروان و صفین درگیر شد.

از نظر بنی امیه، دشمن جام خلافت را ربوده و ایشان را از میدان به در کرده بود؛ لذا در فکر جبران شکست بودند و سه گروه حامی و طرفدار حکومت بنی امیه شدند:

اول، عده کمی هم چون ابوسفیان، ابو عبیده جراح و مغیره که مغز متفکر این جبهه بودند؛ گروه دوم که به سبب وابستگی قبیله ای یا به طمع مال و ثروت به آنان پیوستند و گروه سوم که تعداد آنان بسیار بود، مردم عادی ساده لوح که به خاطر سادگی و درک نکردن عمق مسائل از تشخیص نفاق و منافقین باز ماندند.

بنابراین یکی از بزرگ ترین عوامل انحراف اسلام، سادگی توده مردم است.

درباره ساده لوحی مردم داستان بسیار است. داستان معروفی است که:

«بعد از جنگ صفین، سربازان معاویه شتر یکی از یاران حضرت علی علیه السلام را غصب کردند و او برای باز پس گیری شترش نزد معاویه رفت. معاویه از او خواست برای اثبات ادعایش شاهدهی بیاورد؛ اما کسی او را در شام نمی‌شناخت تا ادعای خود را اثبات کند. از طرف دیگر، کسی که شتر را غصب کرده بود دو شاهد آورد و گفت:

این شتر ماده متعلق به فلان شخص است. معاویه حکم داد که شتر مال مرد شامی است. صاحب اصلی شتر به نشانه اعتراض گفت: شتر من نراست نه ماده و چگونه این دو فرد شهادت به ماده بودن دادند و شما بر اساس آن حکم دادی؟ معاویه در جواب گفت:

برو به علی بگو معاویه صد هزار سرباز دارد که شتر نر و ماده را از هم تشخیص نمی‌دهند و من با این چنین سربازانی به جنگ علی می‌روم. یا سادگی و عدم آگاهی مردم تا جایی بود که معاویه دستور داده بود که کدو را ذبح شرعی کنند مانند گوسفند» (مصباح یزدی، آذرخس کربلا، ص ۱۳۲).

در بررسی علل زمینه‌سازی حادثه کربلا نباید از نقش معاویه غفلت کرد. معاویه به لحاظ جغرافیایی از مرکز حکومت دور بود و شام جزو قلمرو روم شرقی بود و بیشتر با رومیان در تماس بودند. نوع حکومت و موقعیت جغرافیایی آن طوری بود که اهل آن به صورت صحیح و کامل از معارف اسلامی آگاهی نداشتند و این بهترین ویژگی برای هدف اصلی او یعنی سلطنت و ریاست بود کما اینکه بعد از صلح با امام حسن علیه السلام به صراحت این مطلب را بیان نمود.

معاویه در سالیان حکومت خود سعی می کرد که جامعه را سکولار کند و سوق مسلمین را به سوی اباحه گری بکشاند و از هر وسیله ای برای رسیدن به این هدف و هم چنین کسب مقام خلافت دریغ نمی کرد. تبلیغات و راه اندازی مجالس شعر با به کارگیری شعرای بزرگی هم چون اخطل نصرانی یا به کارگیری حدیث و قرآن با چاشنی مدح معاویه و نکوهش دشمنان، زندگی شاهانه و سلطنتی هم چون قیصر و کسری، تهدید مخالفان و کشتار بسیاری از محبین اهل بیت علیهم السلام هم چون حجر بن عدی و تطمیع بزرگان با پست و مقام و پول از جمله اقدامات او بود. جنگ نرم و رسانه ای که معاویه به راه انداخت قبل و بعدش بی نظیر بود و به واقع مردم (به ویژه اهل شام) را تربیت نمود.

ثمره فعالیت های بیست ساله معاویه، ترس مردم از حکومت، دور شدن از آموزه های اسلام و تنها گذاشتن امام زمانشان بود.

انحرافات در عصر امام حسین علیه السلام

عصر اباعبدالله علیه السلام را می توان عصر نتایج افکار و عملکرد دو دیدگاه اسلام و نفاق دانست و در این عصر، ثمره انحرافات در دین و دوری از تفکر ناب اسلامی را دید. این زمان با زمان امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام بسیار متفاوت بود که در ادامه بدان اشاره خواهیم کرد. عصر امام حسین علیه السلام را باید چرخش عقیدتی مردم و نخبگان جامعه دانست. چرخشی که به گناهی عظیم منجر شد؛ گناهی که شاید نسل اوّل اسلام حتی فکر آن را هم نمی کردند. شهادت امام حسین علیه السلام با آن وضعیت دردناک گواهی ترسیم یک اسلام غیر اسلام محمدی بوده است.

اما عصر امام حسین علیه السلام وضعیتی غیر از زمان پدر و برادر خود داشت و در آن انحرافات سربلند کرد که ما به اختصار بیان می‌کنیم:

انحراف در شناخت‌ها

خطرناک‌ترین نوع انحراف، انحراف در گرایش‌ها و شناخت‌های درست است. اگر تفکر و کشش‌های باطنی انسان صحیح باشد، دنیا برای انسان بهشت می‌شود و اگر یکی از دیگری قوی‌تر یا هماهنگ نباشد، موجب سقوط انسان می‌گردد. وقتی افرادی در جامعه نتوانند تفکر صحیحی داشته باشند، به دست شیادان می‌افتند.

در این زمان بازار بدعت‌گذاران در دین رونق بسیار دارد. بدعت‌هایی که ربطی به دین ندارند و با انتساب آنان به دین، مردم ساده‌لوح را فریب می‌دهند و فضا و عقاید جوامع دینی را به هر سو که بخواهند، می‌کشانند. مثال این افراد، مثل شاخه گلی است که چند شاخه مسموم و بد را در کنار شاخ‌های معطر گل می‌گذارند و به مشتری می‌دهند. مشتریان ساده‌لوح گل‌های معطر را می‌بینند ولی افراد آگاه هر دو را می‌بینند.

در زمان اباعبدالله علیه السلام پایگاه فکری مستحکمی وجود نداشت تا شناخت صحیح از دین را ارائه کند. از سویی بزرگان و انصار و مهاجرین که پیامبر را درک کرده بودند یا زنده نبودند یا مشغول دنیای خود شده بودند. از سوی دیگر، جمعیت تازه مسلمان‌شده و جوان از تفکر ناب اسلامی اطلاعی نداشتند و به هر سویی می‌رفتند.

انحرافات در شناخت حق و باطل و عدم درک صحیح مسائل، جامعه دینی را به سقوط و تباهی می کشاند و این مساله در زمان امام حسین علیه السلام آشکار شده بود (مطهری، حماسه حسینی، ص ۳۷-۹۸).

تحمیل رأی خود بر قرآن

قصه پر غصه تحمیل رأی بر قرآن از ابتدای نزول قرآن کریم بوده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین درباره آن بسیار هشدار داده بودند. علت آن هم معلوم است؛ زیرا بقای اسلام به معجزه جاویدش است و اگر انحرافی در آن پدید آید لزوماً به انحرافی عمیق در پایه های اسلام می انجامد.

جو تیره و مه آلود آن زمان، محل مناسبی برای رشد و نمو این تفاسیر بود. حضرت علی علیه السلام بارها از نادانی مردم و افتادن در دام شبهات انتقاد کرده بود و می فرمود:

«... و دیگری که عالم نامیده می شود، در حالی که عالم نیست؛ کتاب خدا را به رأی خود تفسیر کرده، حق را با هوای خود منطبق ساخته است. پس ظاهر او شکل انسان است، ولی قلب و باطنش، باطن حیوان. نه حق و راه هدایت را می شناسد که از آن پیروی کند، نه راه گمراهی که از آن باز گردد. این شخص مرده زنده ها است.» (شریف رضی، نهج البلاغه، ص ۲۹۸)

این بیان شیوا و زیبای مولای متقیان اشاره به عالمانی دارد که علم ندارند و مجموعه ای از افکار انحرافی را گرد هم آورده اند و بدان علم می گویند. بر اساس همین علم، قرآن را تفسیر می کنند و قرآن را بر اساس رأی و نظر خود معنا

می نمایند. این افراد سرمایه‌ای جز هزاران شبهه ندارند و به تعبیر حضرت، مردگان زنده‌اند.

حضرت از این دست افراد بسیار نالید؛ زیرا افراد ساده‌لوح را با تعبیر زیبا فریب می‌دهند.

شرایط اجتماعی

در زمان امام حسین علیه السلام شرایط به گونه‌ای بود که در جامعه، زیربنای فکری ثابتی باقی نمانده بود تا مردم به آن اتکا کنند. از طرفی دیگر، مردم می‌دیدند که بسیاری از نزدیکان پیامبر که برخی دخترشان همسر پیامبر یا برخی سرداران سپاه اسلام بودند، با یکدیگر به جنگ و نزاع پرداختند و همسر پیامبر، طلحه و زبیر و ... برای تصاحب دنیا به پا خواسته بودند. در این حال مردم نمی‌دانستند به چه کسی می‌توانند اطمینان کرد.

از شام انتظاری نمی‌رفت؛ اما از کوفه که پای منبر امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودند انتظار یک جهش بود. مردم کوفه نیز حرکت انقلابی خود را با نامه به امام حسین علیه السلام شروع کردند، اما با ورود عیدالله به کوفه، ناپایداری عقیدتی در بین مردم معلوم شد. این همان شهری است که بارها حضرت علی را دیده و پای منبرش نشسته بود؛ اما به همین سادگی دست از حمایت امام زمان خود برمی‌دارد.

این شرایط و حال و هوای جامعه در زمان امام حسین علیه السلام است که با ورزش بادی، اعتقادات مردم از این سو به آن سو می‌رود.

خلیفه فاسق

خلفای سه گانه و معاویه با همه انحرافات یا دشمنی‌هایی که با دین اسلام داشتند، همیشه ظاهر اسلامی خود را حفظ می‌کردند و از حرام‌های الهی به ویژه آنچه در قرآن کریم بیان شده بود، دوری می‌کردند؛ اما یزید کفرش را اظهار می‌کرد و شراب می‌خورد و میمون بازی می‌کرد. کار به جای رسید که به خاطر مرگ میمونش «ابوقیس» دستور داد عزاداری کنند.

رذالت خلیفه به قدری بود که دستور داد مدینه (شهر پیامبر) را پس از کشتار مردم، سه روز در اختیار سربازان قرار دهد تا هر کاری که بخواهند، انجام دهند و پس از آن همه را برده خود قرار داد و مهر بردگی بر گردن و کف دستانشان زد. حرم امن کعبه که حرمت آن شهره عالم است را آتش زد و روی کفار را سفید کرد.

این مساله، انحراف بزرگی است که مسلمین و بزرگان جامعه در برابر آن باید می‌ایستادند؛ ولی میل به دنیا در نخبگان و بی‌غیرتی مردم نسبت به اعمال حکومت و در نهایت عدم امر به معروف و نهی از منکر حاکم، باعث انحراف جامعه و خلیفه و دین خدا شده بود.

از دیگر مسائل و انحرافات که می‌توان بدان اشاره نمود:

۱. دوری از صوت و محتوای قرآن و روی آوردن به آواز و شعر؛
۲. گسترش فساد در بین حاکمان و مردم؛
۳. قبح‌زدایی از محرمات الهی؛
۴. ترک امر به معروف و نهی از منکر مسئولان و مردم؛

۵. ظلم و کشتار مظلومان و حق طلبان؛

۶. و ...

(مصباح یزدی، آذرخس کربلا، فصل چهارم: انحراف جامعه در عصر امام حسین علیه السلام).

نتیجه گیری

حادثه کربلا و عظمت آن به قدری است که می توان آن را در هر لحظه و هر مکانی احساس کرد. عبرت گیری از این حادثه بسیار کمک می کند که دوباره سرهای بر نیزه و دین تحریف شده و ... در جامعه اسلامی را نبینیم.

با نگاهی به انقلاب اسلامی خود، می توان آن را امتداد انقلاب عظیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دانست. جالب آنکه برخی از حوادث پس از انقلاب اسلامی بسیار شباهت دارد با انقلاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و زمان امیرالمؤمنین علیه السلام.

پس از انقلاب اسلامی ایران بسیاری از یاوران انقلاب و حواریون امام خمینی رحمته الله سر ناسازگاری گذاشتند و برخی که در دل نفاق داشتند، روبروی ایشان ایستادند.

این روند پس از امام نیز ادامه پیدا کرد و شدت گرفت. طلحه و زبیرهای انقلاب تا رو به دنیا نمودند، روبروی علی زمانه ایستادند؛ افرادی که به تعبیر رهبر معظم انقلاب نان انقلاب را خوردند و سر سفره انقلاب نشستند یا اشعری های ساده و نادان در قلم و عمل به پیکار با امیرشان پرداختند.

در عصری که دینداری و عرفان مساوی با خرافه پرستی و اعتیاد به ماری جوانا و ... است و ابوسفیان ها و یزیدیان برای ریشه کنی اسلام شمشیر را از رو بسته اند،

برخی از خواص که وامدار انقلاب هستند و از سفره انقلاب به این مقام و مرتبت رسیدند، به جای ایستادگی و مقاومت و اعتلای آرمان‌های انقلاب، از ترس جان و به طمع دنیا، زبان توبه به درگاه دشمنان بلند کردند و این همان داستان خواص زمان امام علی علیه السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام است.

در بُعد فرهنگی امروز دشمنان در ناتویی بزرگ، به ذهن و قلب و فکر مردم هجوم آوردند تا اعتقاداتشان را عوض نمایند. کاری که در آن زمان معاویه آغاز کرد و ثمره‌اش بالارفتن سر امام حسین علیه السلام و خاندان پاک و مطهرش بود. در پروسه‌ای که معاویه آغاز نمود از همه وسایل استفاده نمود؛ از جنگ، ترور، عملیات روانی و پخش شایعه تا جعل و تحریف احادیث و... امروز دشمنان انقلاب نیز با همان روش‌ها به سراغ اسلام آمدند. تحمیل جنگ ۸ ساله، ترور شخصیت‌های بزرگ، حمایت از خائنین و منافقین و گروهک‌های معارض با اسلام و از سوی دیگر راه‌اندازی ده‌ها شبکه ماهواره‌ای، ساخت فیلم‌ها و سریال‌های ضد اسلامی، کمک ویژه به توزیع شراب و مواد مخدر در کشور و عملیات روانی سنگین بر علیه سنگربان انقلاب و اسلام یعنی ولی فقیه و به وجود آوردن حوادث تلخی هم چون ۱۸ تیر ۷۸، فتنه ۸۸، جام زهرها و ... نمونه‌هایی از این دست هستند.

پس امروز هم کربلایی دیگر و شمر و یزید و حسین علیه السلام و ابوالفضل علیه السلام دیگر است. باید از عاشورا و کربلا عبرت گرفت و نگذاشت در این زمان دوباره تکرار شود.

السلام علی الحسین علیه السلام و علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب

الحسین علیه السلام

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، انتشارات موسسه امام صادق علیه السلام.
۳. تاریخ تحلیلی صدر اسلام، حجت الاسلام دکتر علی اکبر حسنی، انتشارات دانشگاه پیام نور
۴. خوانساری، جمال، شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، نرم افزار جامع الاحادیث موسسه نور قم.
۵. خوانساری، جمال، شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، ج ۵، نرم افزار جامع الاحادیث موسسه نور قم.
۶. رضی، سید شریف، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم: پیام عدالت.
۷. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۲، نرم افزار جامع الاحادیث، موسسه نور قم.
۸. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۷۷، نرم افزار جامع الاحادیث، موسسه نور قم.
۹. مصباح یزدی، محمدتقی، آذرخش کربلا، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه قم.
۱۰. مطهری، مرتضی، حماسه حسینی، نرم افزار نور مطهر، سایت مطهری،
(باتلخیص و اضافه)
۱۱. مکارم شیرازی، ناصر، برگزیده تفسیر نمونه، ج ۲، قم: دارالکتب الاسلامی.

جستاری در عرفان عملی

فاطمه فرهادیان*

چکیده

تنها علمی که عهده‌دار شناخت اسماء، صفات و افعال الهی است، عرفان است. عرفان دارای دو مفهوم عام و خاص است: ۱- مفهوم عام «وقوف به دقایق و رموز چیزی است مقابل علم سطحی و قشری»؛ ۲- مفهوم خاص «یافتن حقایق اشیاء به طریق کشف و شهود». عرفان بر دو قسم است: نظری و عملی. بعضی‌ها عرفان عملی را علم سیر و سلوک نیز دانسته‌اند. زهد و محبت، ریاضت، ذکر، احسان، عبادت و ... از مقوله‌ی عرفان عملی هستند. سیر و سلوک به معنای حرکت در راه خدا و گردش در میان حقایق و تحقق بخشیدن آن در وجود سالک است. سیر و سلوک تلفیقی از ظاهر و باطن است و دارای مراتبی است: آگاهی، اخلاص، کمال. پایه‌های ثابت سیر و سلوک شامل: تفکر، عزم و اراده و تلاش، تزکیه است. سالک عارفی که به قرب الی الله و مقام لقاء و فناء فی الله چشم دوخته نه تنها باید به انجام واجبات و ترک محرمات مقید باشد، بلکه بسیاری از مستحبات همراه با ترک مکروهات را باید مدنظر داشته و به آن‌ها به چشم تکلیف الزامی نگاه کند.

* - کارشناس ارشد اخلاق و تربیت.

مقدمه

سیر عرفانی که همان «سیرالی الله» است، جهت گیری کلی اش «قرب الی الله» است. این سیر برای هر انسانی از مبدئی شروع می شود که همان وضع موجود او است و منتهی و پایان کار، مقامی است که از آن به تعابیر مختلفی از قبیل «عندالله»، «لقاءالله»، «فناى فى الله» و ... یاد می شود. البته همه این تعبیرات دارای معانی متشابهی است که حقیقت آن برای انسان ها و مؤمنان معمولی و عادی چندان روشن نیست و انسان تا به آن مرحله نرسد، نمی تواند حقیقت و واقعیت آن را درک کند. در این مقاله پس از تعریف و مفهوم شناسی عرفان و بیان اقسام آن، به مراتب آن پرداخته می شود که شامل آگاهی، اخلاص و کمال است و سپس اهمیت شریعت در عرفان بیان گردیده و در پایان اشاره ای به پایه های ثابت سیر و سلوک (تفکر و عزم و اراده و تلاش و تزکیه) می شود.

معنا و تعریف عرفان

عرفان در لغت به معنی معرفت و شناخت است. عرفان در اصطلاح یعنی خداشناسی و شناخت حضرت حق تعالی. (محمدبن عربی، فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی، ص ۵۲۸)

در کتاب لغت، عرفان علمی از علوم الهی معرفی شده است: «نام علمی است از علوم الهی که موضوع آن شناخت حق و اسماء و صفات اوست (دهخدا، لغت نامه،

ج ۱۰، ص ۱۳۵۹۲)؛ بنابراین تنها علمی که عهده‌دار شناخت اسماء و صفات و افعال الهی است، عرفان است.

به طور کلی می‌توان گفت که عرفان دارای دو مفهوم عام و خاص است:

۱- مفهوم عام: «وقوف به دقایق و رموز چیزی است مقابل علم سطحی و قشری»؛

۲- مفهوم خاص: «یافتن حقایق اشیاء به طریق کشف و شهود» (همان).

موضوع عرفان

موضوع عرفان، خداست؛ اما از آنجا که خداوند برای انسان‌ها غیر از راه اسماء و صفات و افعال قابل شناخت نیست؛ از این رو باید گفت موضوع عرفان، شناخت اسماء و صفات و افعال الهی است.

جایگاه و ارزش عرفان

ارزش و شرافت علوم به شرافت و ارزش موضوعات آن‌ها وابسته است. قیمت هر علم به قیمت موضوع آن وابسته است. چون موضوع عرفان خداوند است پس شریف‌ترین و ارجمندترین علم است.

اقسام عرفان

عرفان بر دو قسم است: ۱- نظری ۲- عملی.

عرفان نظری

شناخت اسماء و صفات و افعال الهی و مسائل مربوط به آن، مانند شناخت تعداد اسماء و رابطه اسماء با صفات و رابطه اسم و فعل و تجلی ذات باری تعالی در اسماء و افعال و ... از این جنبه عرفان می‌خواهد هستی را تفسیر کند؛ یعنی تفسیر خدا و جهان و انسان. (مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، بخش عرفان، ص ۷۰-۷۵) مباحث ارشادی درباره انسان‌شناسی و انسان کامل و توحید و اسماء و صفات حق و هستی‌شناسی همگی از مقوله عرفان نظری‌اند. (ناظم‌زاده قمی، علی‌الشیخ آینه عرفان، ص ۴۰-۴۱)

عرفان عملی

یعنی تخلق به اخلاق الهی و اتصاف به صفات حق است. بعضی‌ها عرفان عملی را علم سیر و سلوک نیز دانسته‌اند. از این جنبه عرفان می‌خواهد انسان را تغییر دهد و خلاصه روابط و وظایف انسان را با خودش و جهان و خدا بیان کند. (مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، بخش عرفان، ص ۷۰-۷۵) زهد و محبت، ریاضت، ذکر، احسان، عبادت و ... از مقوله‌های عرفان عملی هستند. (ناظم‌زاده قمی، علی‌الشیخ آینه عرفان، ص ۴۰-۴۱)

فایده عرفان عملی

فایده این علم، تشبه به خداوند و خداگونه‌شدن است. به عبارت دیگر آینه خدا نما شدن به گونه‌ای که همه حرف‌ها و حرکات و سکنت او آدمی را به یاد خدا می‌اندازد. در حدیث آمده:

«عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی؛ بنده من مرا اطاعت کن تا تو را مثل خود

گردانم. (ابی محمد الحسن بن محمد الدیلمی، ارشاد القلوب، باب ۱۸)

در حدیث دیگر آمده:

«ما زال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فکنتم سمعه الذی یسمع به وبصره

الذی یبصره ویده الذی یبطش بها؛ بنده من در اثر عمل به دانسته هایش آن قدر به

من نزدیک می شود که دست او، دست من و پای او پای من، گوش او گوش من

می شود.» (محمد بن حسین ابن بابویه، جامع الاخبار، ص ۸۱، فصل ۳۸)

حالات عارفان حقیقی

قال الصادق علیه السلام: «نجوی العارفين تدور علی ثلاثة اصول: الخوف و الرجاء و الحب؛

امام صادق علیه السلام فرمود: سر وجود عارفان و حقیقت باطن آنان بر سه اصل استوار است: ۱-

بیم ۲- امید ۳- محبت» (برگرفته از: حسین انصاریان، عرفان اسلامی، ج ۱).

پس یک سالک در عین داشتن بیم و خوف، دارای محبت و امید به رحمت

الهی نیز هست که بتواند این سیر را ادامه دهد.

سیر و سلوک عرفانی

سیر: حرکت درونی و باطنی سالک است که مشتمل بر آداب ذکر، مشارطه

(متعهد شدن و شرط کردن با خودش و شاهد گرفتن خدا)، مراقبه (مواظبت بر رفتار

و گفتار) و محاسبه (حسابرسی از خود) است.

سلوک: حرکت صوری و ظاهری سالک است که به نوعی بازتاب سیر است. عمده سلوک باز می‌گردد به مراقبه؛ یعنی فرد مواظبت بر رفتارش داشته باشد. در کنار آن رعایت اولویتهای دینی و انسانی و اخلاقی از ثمرات سلوک است.

سیر و سلوک: یعنی حرکت در راه خدا و گردش در میان حقایق و تحقق بخشیدن آن در وجود سالک. سیر و سلوک تلفیقی از ظاهر و باطن است.

مبدأ و مقصد سالک: مبدأ خود او و مقصد و منتهایش خداست.

ابعاد سیر و سلوک: سیر و سلوک می‌تواند ابعاد مختلفی داشته باشد:

۱- روحانی؛

۲- نفسانی.

سیر و سلوک روحانی:

مربوط به تقویت ابعاد خفیه و پنهان روح آدمی است. انسان فی‌نفسه صاحب استعدادهایی است که می‌تواند به منصب ظهور برساند و کمتر مانعی در این راه وجود دارد و به اراده، خواست و همت سالک بر می‌گردد.

سیر و سلوک روحانی را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

الف) توحیدی: این شیوه، نشأت گرفته از تعالیم الهی و منبعث از رسالت انبیاء و اولیای الهی است. اصل در این روش قربه الی الله است و سالک الی الله با توکل به خداوند و استمداد از اراده محض او با بهره جستن از نکات تربیتی صادرشده از طرف حق تعالی به تربیت نفس و تزکیه آن می‌پردازد.

ب) غیر توحیدی: این شیوه، اگرچه بر ابعاد روحانی و تقویت و اعتلای روح تکیه دارد؛ اما بیشتر بر می‌گردد به تجربه‌های شخصی بر مبنای تعالیم انسان‌هایی که در این راه توفیقاتی نصیبشان شده است. اگرچه این روش انسان را واقف به اسراری از خلقت و آفرینش و فلسفه وجودی می‌کند؛ اما فاقد پشتوانه دینی است. بسیاری از این شیوه‌ها اگرچه اعتراف به عظمت خلقت و کائنات و حتی اشاره صریح به خدا دارند؛ اما استمداد اینان بیشتر از مخلوقات است که صاحب توانمندی هستند و در سایه ایشان به راهیابی می‌پردازند. عبارت استادان معنوی یا ارواح متعالی از آن جمله‌اند که حقیقتی غیرقابل انکار هستند.

لذا هر سیر و سلوک روحانی متضمن توحیدی بودن نیست. چنانکه در نوع دوم (صرف سلوک روحانی) شاهد توانایی‌های خارق‌العاده‌ای هم هستیم، مانند اطلاع از غیب و اسرار و طی الارض و برون‌فکنی روح و کرامات دیگر.

سیر و سلوک نفسانی

در این باره نفس عمل اشکال دارد و کیفیت بهره و خدمات از آن مهم نیست؛ یعنی آموختن این شیوه حتی به قصد خدمت صحیح به نظر نمی‌رسد؛ چون نیت عمل برای آنست که فرد به خواسته‌های فردی و شخصی خود برسد. علوم غریبه و کهنات و ارتباط با ارواح و اجنه از آن جمله‌اند که قابل تعلیم و آموختنی هستند و فرد می‌تواند در سایه ارتباط با اینها به بسیاری از امور مسلط شود، حتی در امور ممکنات تصرف نماید و این تصرف عین تجاوز است.

در این بخش هم فرد می‌تواند به اسرار و غیب آگاهی یابد، به پیشگویی
بپردازد یا اعمال خارق‌العاده انجام دهد.

البته گرفتار شدن در دام بدها و بدی‌ها هم از آفات این راه است، مانند سیر و
سلوک روحانی غیر توحیدی که رهایی از آن هم خودش مکافات بزرگ‌تر است.

مراحل سیر و سلوک:

سیر دو مرحله دارد: ۱- طبیعی ۲- ارادی.

سیر طبیعی همان حرکت و شدن‌های طبیعی و غریزی و فطری است که
غیرانسان نیز در آن شریک‌اند. هر موجودی سیر وجودی خاص خود را دارد که
به ناچار باید آن را سپری کند.

سیر ارادی از مختصات انسان است و دو گونه است: ۱- سیر آفاقی ۲- سیر انفسی.

در مرحله اول یعنی سیر طبیعی، سلوک جایی ندارد؛ اما در مرحله دوم، آدمی با سیر در
امور آفاقی و انفسی حقایق دریافتی را در عمق وجود جایگزین می‌کند.

سیر از مرحله جمادی تا مرحله انسانی، سیر طبیعی و جبری آدمی است؛ اما سیر
از مراحل پائین آدمیت و رسیدن به مراحل بالاتر که مرحله فناء فی الله و بقاء بالله
است، سیر و سلوک ارادی آفاقی و انفسی است.

مراتب سیر و سلوک ارادی

سیر و سلوک دارای مراتبی است:

الف) آگاهی: ماده بصیرت و آگاهی در ضمن آیات قرآن در سه معنی به کار برده شده است:

۱- به معنی بینائی دل چنانکه در آیه مبارکه می فرماید: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ**الْبَصِيرُ**﴾؛ هرگز کور دل و روشن ضمیر یکسان نیستند. (فاطر/۱۹)؛

۲- به معنی بینائی چشم چنانکه در آیه مبارکه می فرماید: ﴿فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا **بَصِيرًا**﴾؛ (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم. (انسان/۲)؛

۳- به معنی بینائی با برهان (ابوالفضل داورپناه، *أنوار العرفان فی تفسیر القرآن*، ج ۷، ص ۲۰۴) و دلیل چنانکه در آیه مبارکه می فرماید: ﴿قَالَ رَبُّ **لِمَ خَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَ قَدْ كُنْتُ **بَصِيرًا****﴾؛ انسان غافل در روز قیامت می گوید خدایا چرا مرا نابینا محشور کردی و حال آنکه من در دنیا بینا و آگاه بودم؟ (طه/۱۲۵).

امام علی علیه السلام به کمال فرمود:

«ای کمال هیچ حرکتی نیست مگر اینکه تو در آن حرکت به آگاهی نیاز

داری.» (حسین نوری طبرسی، *مستدرک الوسائل*، ج ۲، ص ۲۶۷)

بنابراین یک سالک بدون وجود آگاهی و بصیرت نمی تواند طی طریق کند چه بسا با جهل و نادانی و عدم بصیرت راه به بی راه رود.

ب) اخلاص: یعنی باید خود را از هر ناشایستی دور نگهدارد.

خداوند قادر متعال در قرآن درباره اخلاص چنین فرموده: ﴿وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ **الذِّينَ**﴾؛ بخوانید خدا را از سر اخلاص و در هر عبادت رو به سوی او آرید (اعراف/۲۹).

هم چنین آمده: ﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴾؛ بگو همانا من مأمورم که خدا را پرستش کنم و دینم را برای او خالص گردانم» (زمر/۱۱).

اهمیت اخلاص در اعمال تا آنجاست که عمل بی اخلاص، نه تنها مقرب نیست، یعنی شخص را به خدا نزدیک نمی کند؛ بلکه موجب دور شدن از بساط قرب ربوبی جَلّ و عَلیّ می شود. پس سالک بدون اخلاص در عمل تنها وقت خود را تلف نموده و به جای قرب الهی از او دور می گردد.

ج) کمال: یعنی نیل به مقام انسان کامل است. قرآن کریم سراسر زندگی انسان را حرکتی می داند که با تلاش در مسیری مشخص انجام می گیرد و انتهای حرکت در جهت صحیح، قرب به ذات اقدس الهی است و هیچ منعی برای تقرب بیشتر و بیشتر به آن مقام برای وی وجود ندارد ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾؛ ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می روی و او را ملاقات خواهی کرد. (انشقاق/۶).

حقیقت تکامل انسان، تقویت رابطه خود با خدای خویش است و هرچه در این مسیر پیش رود، در واقع وجود حقیقی وی تکامل یافته، سلامتش تضمین می شود؛ اما اگر غفلت کند، به تدریج به جای اینکه به سوی الله حرکت کند از این راه انحراف پیدا خواهد کرد.

پایه های ثابت سیر و سلوک

الف) تفکر

بدان که اول شرط مجاهده با نفس و حرکت به جانب حق تعالی «تفکر» است و تفکر در این مقام عبارت است از آنکه انسان لااقل در هر شب و روزی مقداری

- و لو کم هم باشد - فکر کند در اینکه آیا مولای او که او را در این دنیا آورده و تمام اسباب آسایش و راحتی را از برای او فراهم کرده و بدن سالم و قوای صحیحه که هر یک دارای منافی است که عقل هر کس را حیران می کند به او عنایت کرده و این همه بسط بساط نعمت و رحمت کرده و از طرفی هم این همه انبیا فرستاده و کتابها نازل کرده و راهنماییها نموده و دعوتها کرده، آیا وظیفه ما با این مولای مالک الملوک چیست؟ آیا تمام این بساط فقط برای همین حیات حیوانی و اداره کردن شهوت است که با تمام حیوانات شریک هستیم یا مقصود دیگری در کار است؟ آیا انبیاء کرام و اولیاء معظم و حکمای بزرگ و علمای هر ملت که مردم را دعوت به قانون عقل و شرع می کردند و آنها را از شهوات حیوانی و از این دنیای فانی پرهیز می دادند و با آنها دشمنی داشتند و دارند، یا راه صلاح ما بیچاره های فرو رفته در شهوات را مثل ما نمی دانستند؟

اگر انسان عاقل لحظه ای فکر کند، می فهمد که مقصود از این بساط چیز دیگر است و منظور از این خلقت، عالم بالا و بزرگ تری است و این حیات حیوانی مقصود بالذات نیست.

خوب است قدری به حال خود رحم کنی، از مالک الملوک حیا کنی و قدری در راه مقصود اصلی قدم زنی که آن موجب حیات همیشگی و سعادت دائمی است و سعادت همیشگی را مفروش به شهوات چند روزه فانی که آن هم به دست نمی آید، حتی با زحمتهای طاقت فرسا. قدری فکر کن در حال اهل دنیا از سابقین تا این زمان که می بینی.

اگر انسان عاقل لحظه‌ای فکر کند، می‌فهمد که مقصود از این بساط چیز دیگر است، و منظور از این خلقت، عالم بالا و بزرگ‌تری است و این حیات حیوانی مقصود بالذات نیست. (روح الله خمینی، چهل حدیث، ص ۷)

ب) عزم و اراده و تلاش

بعد از تفکر، نوبت به منزل (عزم) می‌رسد. عزم به معنای (اراده) است. مسلماً بعد از تفکر و تعیین و تشخیص مسیر، باید کمر همت بست و برای تهذیب نفس، با اطمینان و توکل به خدا، قدم برداشت. بعضی از مشایخ ما، أطال الله عمره، می‌فرمودند که (عزم) جوهرهٔ انسانیت و میزان امتیاز انسان است و تفاوت درجات انسان به تفاوت درجات عزم او است.

و عزمی که مناسب با این مقام است، عبارت است از بناگذاری و تصمیم بر ترک معاصی و انجام واجبات و جبران آنچه از او فوت شده در ایام حیات و بالاخره عزم بر اینکه ظاهر و صورت خود را انسان عقلی و شرعی نماید که شرع و عقل به حسب ظاهر حکم کنند که این شخص انسان است و انسان شرعی عبارت از آن است که موافق مطلوبات شرع رفتار کند و ظاهرش ظاهر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد و تأسی به آن بزرگوار بکند در جمیع حرکات و سکنات و در تمام افعال و تروک.

و بدان که هیچ راهی در معارف الهیه پیموده نمی‌شود مگر آنکه انسان از ظاهر شریعت شروع کند و تا انسان متأدب به آداب شریعت حقه نشود، هیچ‌یک از اخلاق حسنه از برای او به حقیقت پیدا نشود و ممکن نیست که نور معرفت الهی در قلب او جلوه کند و علم باطن و اسرار شریعت از برای او منکشف شود.

ای عزیز، بکوش تا صاحب (عزم) و دارای اراده شوی که خدای نخواستہ اگر بی‌عزم از این دنیا هجرت کنی، انسان صوری بی‌مغزی هستی که در آن عالم به صورت انسان محشور نشوی؛ زیرا که آن عالم محل کشف باطن و ظهور سریره است و جرئت بر معاصی کم‌کم انسان را بی‌عزم می‌کند و این جوهر شریف را از انسان می‌رباید. استاد معظم ما (دام ظلّه) می‌فرمودند: بیشتر از هر چیز دیگری، گوش کردن به تغنیات موجب سلب اراده و عزم از انسان می‌شود.

پس ای برادر، از معاصی احتراز کن و عزم هجرت به سوی حق تعالی نما و ظاهر را ظاهر انسان کن و خود را در سلک ارباب شرایع داخل کن و از خداوند تبارک و تعالی در خلوات بخواه که تو را در این مقصد همراهی فرماید و رسول اکرم ﷺ و اهل بیت او علیهم السلام را شفیع قرار ده که خداوند به تو توفیق عنایت فرماید و از تو دستگیری نماید در لغزش‌هایی که در پیش داری؛ زیرا که انسان در ایام حیات لغزشگاه‌های عمیقی دارد که ممکن است در آن واحد به پرتگاه هلاکت چنان افتد که دیگر نتواند از برای خود چاره بکند (همان، ۶۰).

ج) تزکیه

تزکیه یعنی آراستن ظاهر به آداب شرع. در قرآن کریم از مسئله خودسازی با عنوان تزکیه و تزکی یاد شده است و معنای لغوی آن عبارت است از پاک نمودن خود از ناپاکی‌ها. (فخرالدین طریحی، مجمع‌البحرین، ج ۱: ۲۰۳) در آیات متعددی از قرآن مجید بر اهمیت این پاک‌سازی تأکید شده است، مثلاً در سوره

۱- التزکیة، التطهیر من الأخلاق الذميمة.

شمس می خوانیم: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا* وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾؛ به تحقیق کسانی که نفس خود را پاک کردند، به رستگاری رسیدند و کسانی که آن را آلوده و ضایع کردند، ضرر دیدند» (شمس/ ۹-۱۰). هم چنین در آیه ۱۹ سوره فاطر و آیات ۱۴ و ۱۵ سوره اعلی بر این مسئله تأکید شده است.

این مرحله، چهار قدم دارد. اهل معرفت از قدم اول تعبیر می کنند به تجلیه؛ همین روزه گرفتن و آداب ظاهریه. پس قدم اول، تجلیه است.

گام دوم در این سیر «تخلیه» است. تخلیه پیراستن است نه آراستن؛ پیراستن باطن از رذائل اخلاقی و چه بسا پاک کردن و منزه کردن نفس از آثار آثام-یعنی سیئات و گناهان- است. مثلاً کسی که روزه گرفته و به آداب ظاهریه عمل کرده است و حالا از خدا می خواهد که او باطنش را از این آثار پیرایش کند.

گام سوم که از آن تعبیر به «تخلیه» می کنند، این است که انسان روح را به صفات ملکوتیه کمالیه آرایش دهد و خودش را متخلّق به اخلاق الهیه کند که این هم دارای مراتبی است.

گام چهارم مرحله ای است که اهل معرفت از آن به «فناء فی الله تعالی» تعبیر می کنند و مرادشان این است که روح سالک، یعنی همان شخصی که سیر معنوی می کند از اینیت در شهود حق فانی شود؛ چه در رابطه با فعلش، چه صفتش و چه ذاتش. این تعبیر را به کار می برند که فناء فی الله عبارت است از «فانی شدن روح از اینیت در شهود حق». از نظر مسیر معنوی، این آخرین منزل سیر و سلوک است.

جایگاه شریعت در عرفان حقیقی

لزوم تقید به حدود شرع مقدس در سلوک عرفانی مکتب اسلام، به خصوص مذهب تشیع و رعایت حدود و ثغور شرع مقدس و اطاعت از اوامر و نواهی الهی برای صعود به مقامات معنوی، امری اجتناب‌ناپذیر است و لزوم پایبندی به ظواهر شریعت برای دستیابی به باطن و حقیقت آن، هیچ جای تردید ندارد.

سالكِ عارفی که به قرب الی الله و مقام لقاء و فناء فی الله چشم دوخته (و این حقیقتی است برتر از آنچه توده مؤمنان بدان می‌اندیشند) نه تنها باید به انجام واجبات و ترک محرمات مقید باشد، بلکه بسیاری از مستحبات همراه با ترک مکروهات را باید مدنظر داشته و به آن‌ها به چشم تکلیف الزامی نگاه کند.

تأکید قرآن کریم در بیشتر آیات بر عمل صالح، جهاد، استقامت، اطاعت از خدا و رسول، سرعت در کار خیر، لزوم تسلیم کامل در برابر خواسته‌های حضرت حق و هم‌چنین توجه به آیات شریفه‌ای که اوصاف مؤمنان، پرهیزکاران، صالحان، عبادالله محبتین (به ترتیب: بقره/۲۵، عنکبوت/۶۹، فصلت/۳۰، نساء/۵۹، آل عمران/۱۳۳، نساء/۶۸ و ۱۲۵ و ده‌ها آیه دیگر که بر این موضوع دلالت دارند) و... جای هیچ شکی را باقی نمی‌گذارد که نه ایمان بدون عمل صالح مفید است و نه عبادت و عمل صالح بدون ایمان. هم‌چنین تخلف از اوامر و نواهی خداوند و نادیده گرفتن ضوابط و احکام او، بزرگ‌ترین عامل طرد و لعن الهی و دوری از ساحت قدس او خواهد بود و این قانون کلی حتی نسبت به پیامبران، استثنایی قایل نشده است.

کم‌ترین آشنایی با احادیث و روایات اسلامی نیز این حقیقت را ثابت می‌کند که برای تقرب به ذات مقدس ربوبی و صعود به مرحله عالی «عند الرب» هیچ

راهی جز تقید شدید به تکالیف الهی و تزکیه نفس وجود ندارد؛ تکالیفی که از طریق قرآن و عترت رسیده و عقل کارشناسانه فقیه نیز بر آن صحه گذاشته است. به عنوان مثال در روایت این گونه بیان شده است: «ابی سلمه می گوید از حضرت امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

«ما کسانی هستیم که خداوند اطاعت ما را واجب کرده است و مردم راهی جز شناخت ما ندارند و در جهالت نسبت به ما عذری نخواهند داشت. کسی که ما را بشناسد مؤمن و آنکه ما را انکار کند، کافر است و کسی که نشناسد و انکار هم نکند (بلکه بی تفاوت باشد) گمراه است تا آن گاه که به راه هدایتی که خدا بر او واجب کرده، بازگردد و آن اطاعت از ماست و اگر چنین کسی بر گمراهی بمیرد، خداوند آن گونه که بخواهد با او رفتار خواهد کرد» (محمد بن یعقوب کلینی رازی، الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴).^۱

هم چنین حضرت امام باقر علیه السلام خطاب به جابر بن یزید جعفری فرمود:

«آیا همین اندازه کفایت می کند که منتسبین به تشیع سخن از دوستی ما خاندان به میان آورند؟ به خدا سوگند، شیعه نیست مگر کسی که تقوای الهی پیشه کند و از اوامر او اطاعت کند و آنان شناخته نمی شوند مگر به فروتنی در برابر خداوند، امانت، کثرت ذکر خدا، کثرت نماز و روزه، نیکی به والدین، دستگیری همسایگان مستمند و زمین گیر و بدهکار و یتیم و شناخته نمی شود مگر به صداقت در گفتار و تلاوت قرآن و بازداري زبان از مردم مگر به نیکی، آنان امینان قبیله های خود هستند در اموالشان.

۱- «عن ابی سلمه، عن ابی عبد الله قال سمعته یقول: نحن الذین فرض الله طاعتنا، لا یسع الناس الا معرفتنا ولا یعذر الناس بجهالتنا، من عرفنا کان مؤمناً و من انکرنا کان کافراً و من لم یعرفنا و کم ینکرنا کان ضالاً حتی یرجع الی الهدی الذی افترض الله علیه من طاعتنا الواجبة فان یمت علی ضلالتة یفعل الله به ما یشاء».

جابر پرسید: ای پسر رسول خدا ﷺ! ما امروز کسی را بدین صفات نمی‌شناسیم، حضرت فرمود: جابر! به بی‌راهه نرو (خیالات باطل تو را به بی‌راهه نکشاند)، آیا کافی است که مردی بگوید: علی را دوست دارم و ولایت او را می‌پذیرم؛ اما اهل کار و تلاش نباشد؟ اگر بگوید: رسول الله ﷺ را دوست دارم که رسول الله ﷺ بهتر از علی عَلِيٌّ است؛ ولی از روش او تبعیت نکند و به سنت او پایبند نباشد، چنین دوستی برای او فایده نخواهد داشت. پس از خدا بترسید، برای آنچه نزد اوست کار کنید، بین خدا و کسی خویشاوندی نیست، محبوب‌ترین بندگان نزد خدا کسی است که بیش از دیگران تقوا پیشه کند و بیش از دیگران از او اطاعت کند. جابر! به خدا سوگند کسی جز به طاعت الهی به او تقرب پیدا نمی‌کند و ما برات آزادی از آتش برای کسی نداریم و هیچ کس بر خداوند حجتی ندارد، کسی که مطیع خدا باشد ولی ما خواهد بود و کسی که نافرمانی او کند، دشمن ما خواهد بود، کسی به ولایت ما نایل نخواهد شد مگر با عمل و خویشنداری از گناه» (محمد بن یعقوب کلینی رازی، همان، ص ۵۹).

در این دو روایت، به صورت‌های مختلف بر اعمال نیک و شایسته، حتی با ذکر جزئیات و مصادیق بارز نیکی تأکید شده است. اظهار محبت نسبت به اولیای دین از شخص پیامبر ﷺ گرفته تا اوصیای گرامی او بدون اطاعت و تبعیت از آنان فاقد ارزش و در نزد معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از درجه اعتبار ساقط اعلام شده است. پیوند ناگسستنی ویژه‌ای میان محبت اولیای دین و اطاعت از خدا برقرار شده، به گونه‌ای که هیچ کدام بدون دیگری کارایی نخواهد داشت. نمی‌توان به یکی از آن دو متوسل شد و از دیگری غافل ماند.

آنچه پیشوایان معصوم علیهم السلام در سخنان خود با مردم بیان فرموده‌اند، در سخنانشان با خداوند به صورت دعاها و مناجات‌ها نیز به چشم می‌خورد. اصل ولایت و تبعیت از خلفای الهی و توفیق اطاعت و بندگی خداوند در هر حال، از خواسته‌های مداوم و همیشگی آن‌ها محسوب می‌شود.

حضرت امام زین العابدین علیه السلام به شکل جالب و بدیعی در میان دعاها در استمداد از خداوند، در محبت او، جد و جهد برای جلب رضایتش، اطاعت اوامر و نواهی او، عوامل دوری از خداوند و محروم شدن از فیوضات خاصه الهی را چنین بر می‌شمارد:

«آقای من! گویا مرا از درگاهت رانده‌ای و از خدمت دورم ساخته‌ای؟ شاید مرا سبک شمارنده حَقّت دیده‌ای، پس به جای دوردستی پرتابم کرده‌ای؟ شاید مرا روی گردان از جنابت دیده‌ای، پس مرا کم شمرده‌ای؟ شاید مرا در جایگاه دروغ‌گویان یافته‌ای، پس کنارم زده‌ای؟ شاید مرا ناسپاس نعمت‌هایت یافته‌ای، پس محرومم ساخته‌ای؟ شاید مرا در مجالس دانشمندان نیافتی، پس به خود رهایم کرده‌ای؟ شاید مرا در زمرة غافلان دیده‌ای، پس از رحمت ناامیدم ساخته‌ای؟ شاید مرا دیده‌ای که با مجالس اهل بطالت انس گرفته‌ام، پس موانع را از میان من و آنان برداشته‌ای؟ و شاید دوست نداری که دعایم را بشنوی، پس مرا از برت دور ساخته‌ای؟ شاید مرا به جرم و گناهم کیفر داده‌ای و به خاطر کم حیایی‌ام مجازاتم کرده‌ای؟» (عباس قمی، مفاتیح الجنان، قسمتی از دعای ابو حمزه ثمالی)^۱

۱- «... سیدی لعلک عن بابک طردتی و عن خدمتک نجیتی؟ او لعلک رأیتی مستخفاً بحقک فأقصیتی؟ او لعلک رأیتی معرضاً عنک فقلیتی؟ او لعلک وجدتی فی مقام الکاذبین فرضتی؟ او لعلک رأیتی غیر شاکر لنعمانک فحرمتی؟ او لعلک فقدتی من مجالس العلماء فخذلتی؟ او لعلک رأیتی فی الغافلین فمن رحمتک آیستی؟ او لعلک رأیتی آلف مجالس البطالین فبینهم خلیتی؟ او لعلک لم تحب ان تسمع دعایی فباعدتنی؟ او لعلک بجرمی و جریرتی کافیتی؟ او لعلک بقلّة حیایی منک جازیتی؟...»

تقیّد به ضوابط شرع مقدس در سیره معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از ارکان سیره ایشان است، هم چنان که در منطق قرآن و حدیث، برای سلوک عرفانی، هیچ راهی جز اطاعت از خدا و رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اولوالامر وجود ندارد و راه‌های دیگر هر چند نام عرفان بر آنها نهاده شده باشد، در آیین مقدس اسلام پذیرفته نخواهد بود. در سیره عملی معصومان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نیز تجسم و تبلور همین حقیقت را مشاهده می‌کنیم.

پیامبر عظیم‌الشأن اسلام که الگو و اسوه همه سالکان الی الله است و به اعتراف همه عارفان هیچ کس به مقام و منزلت معنوی آن حضرت نرسیده و نخواهد رسید، خود بیشترین تلاش و کوشش را داشت و تا آخر عمرش پیوسته در حال عبادت، جهاد، تزکیه نفس و استغفار و استغاثه به درگاه خداوندی بوده و هرگز خود را بی‌نیاز از این امور نمی‌دانسته است.

قرآن کریم یکی از مقامات عالی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را مقام ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى﴾ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ﴿ (نجم/ ۸-۹)^۱ دانسته و او را مشمول عنایت ویژه ﴿لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى﴾ (نجم/ ۱۸)^۲ قرار داده است. این چیزی است که نه برای کسی قابل وصول است و نه حتی قابل شناخت، با این همه، خطاب نهایی به آن حضرت این است که: ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَوَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ﴾ (انشراح/ ۷-۸)^۳ یعنی نباید لحظه‌ای آرام بگیرد و با ادعای «وصول» به حق و «فناء فی الله» از عبادت دست بردارد.

۱- «سپس نزدیک‌تر و نزدیک‌تر شد، تا آن‌که فاصله‌ای به اندازه دو کمان یا کمتر بود».

۲- «به طور قطع نشانه‌های بزرگ خداوندی را مشاهده کرد».

۳- «پس هنگامی که از کار مهمی فارغ می‌شوی به مهم دیگر پرداز و به سوی پروردگارت توجه نما».

هم چنین امام العارفین، حضرت امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام که تمام سلسله های عرفان اسلامی به او منتهی می شود و دست کم او را مصداق قطعی «انسان کامل» به حق و اصل، پس از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شناخته اند، می فرماید:

«مردم! به خدا سوگند من شما را به طاعتی وادار نمی کنم، مگر آنکه خودم نسبت به انجام آن بر شما پیشی گرفته ام و از معصیتی نهی نمی کنم، مگر آنکه قبل از شما از انجام آن خودداری کرده ام.» (صبحی صالح، نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵)

در جای دیگر با تأکید بسیار می فرماید:

«عَمَل! عَمَل! سِپس توجه به پایان کار. استقامت! استقامت! سِپس صبر! صبر! و پارسایی برای شما پایان است و عاقبتی تعیین شده خود را به آنجا برسانید و پرچم راهنمایی معین گردیده، به وسیله آن هدایت شوید و برای اسلام هدف و نتیجه ای در نظر گرفته شده، به آن برسید.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶)

به طور کلی می توان گفت معیار در قرب و بُعد نسبت به حضرت حق، رعایت تکالیف شرعی است؛ یعنی انجام واجبات و ترک محرمات و توجه به مستحبات و مکروهات. تلاش در این راه برای سالک الی الله تعطیل بردار نیست و با رسیدن به هر «مقام» و منزل برتر، بار تکالیف و وظایف دینی بیشتری بر دوش او سنگینی خواهد کرد.

در متون اصیل و معتبر دینی هرگز نمی یابیم که انسانی با داشتن بلوغ، عقل و قدرت، مکلف نباشد. چنان که هیچ شاهد و دلیلی پیدا نمی کنیم که به انسان اجازه دهد با اختیار و انتخاب، خود را به مرحله ای برساند که عقل و هوشیاری اش از بین رفته و دل به این خوش دارد که:

«چون سالکِ واصل از باده توحید حقیقی که از جام مشاهده جمال ذوالجلال نوش کرده، مست و لایعقل گردد، قلم تکالیف شرعی به اجماع همه، در حالت مستی بر او نیست.» (حسین بن عبدالحق الهی اردبیلی، شرح گلشن راز محمود شبستری، ص ۲۵۳)

مقام‌ها و منازلی که سالکان راه با عنوان «طریقت» طی می‌کنند، باید بر ضوابط و مقررات شرع مقدس منطبق و به صورت مستقیم یا غیرمستقیم مورد تأیید کتاب و سنت باشد. این عمده تفاوت عرفان دینی از غیردینی است که امروزه در جهان شایع و با کمال تأسف بسیاری از مسلمانان ناآشنای به اسلام بدان گرفتار شده‌اند.

نتیجه‌گیری

در پایان گفتنی است که عرفان تنها علمی است که عهده‌دار شناخت اسماء و صفات و افعال الهی است. عرفان دارای دو مفهوم است یکی عام که وقوف به دقایق و رموز چیزی است مقابل علم سطحی و قشری و دیگری مفهوم خاص یعنی یافتن حقایق اشیاء به طریق کشف و شهود. عرفان بر دو قسم است: ۱- نظری؛ ۲- عملی. بعضی‌ها عرفان عملی را علم سیر و سلوک نیز دانسته‌اند. زهد و محبت، ریاضت، ذکر، احسان، عبادت و ... از مقوله‌های عرفان عملی هستند که دارای مراتبی هستند: آگاهی، اخلاص، کمال.

هم‌چنین گفته شد اولین شرط مجاهده با نفس و حرکت به جانب حق تعالی «تفکر» است و تفکر در این مقام عبارت است از آنکه انسان لااقل در هر شب و

روزی مقداری - ولو کم هم باشد - فکر کند در اینکه آیا مولای او که او را در این دنیا آورده و تمام اسباب آسایش و راحتی را از برای او فراهم کرده، و بدن سالم و قوای صحیحه که هر یک دارای منافی است و اینکه وظیفه ما در قبال این نعمت‌ها چیست؟ اگر انسان عاقل لحظه‌ای فکر کند می‌فهمد که مقصود از این خلقت، عالم بالا و بزرگ‌تری است و این حیات حیوانی مقصود بالذات نیست.

بعد از تفکر نوبت به منزل (عزم) می‌رسد. عزم به معنای (اراده) است و عزمی که مناسب با این مقام است عبارت است از بناگذاری و تصمیم بر ترک معاصی و انجام واجبات و جبران آنچه از او فوت شده در ایام حیات و بالاخره عزم بر اینکه ظاهر و صورت خود را انسان عقلی و شرعی نماید که شرع و عقل به حسب ظاهر حکم کنند که این شخص، انسان است و بعد از آن نوبت به تزکیه می‌رسد که شامل چهارگام: تجلیه، تخلیه، تحلیه و فنای فی الله است.

در پایان گفتنی است لزوم تقید به حدود شرع مقدس در سلوک عرفانی مکتب اسلام، به خصوص مذهب تشیع و رعایت حدود و ثغور شرع مقدس و اطاعت از اوامر و نواهی الهی برای صعود به مقامات معنوی، امری اجتناب‌ناپذیر و لزوم پایبندی به ظواهر شریعت برای دستیابی به باطن و حقیقت آن، هیچ جای تردید ندارد. سالک عارفی که به قرب الی الله و مقام لقا و فناء فی الله چشم دوخته نه تنها باید به انجام واجبات و ترک محرمات مقید باشد، بلکه بسیاری از مستحبات همراه با ترک مکروهات را باید مدنظر داشته باشد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، صبحی صالح.
۳. ابن عربی، محمد، فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی، مترجم گل باباسعیدی، نشر شفیعی، ۱۳۸۷.
۴. الدیلمی، ابی محمد الحسن بن محمد، ارشاد القلوب، قم: ذوی القربی، ۱۴۲۷ق
۵. ابن بابویه، محمد بن حسین، جامع الاخبار، قم: انتشارات امام صادق علیه السلام، ۱۳۶۳.
۶. انصاریان، حسین، عرفان اسلامی، ج ۱، تهران: پیام آزادی، ۱۳۶۶.
۷. داورپناه ابوالفضل، أنوار العرفان فی تفسیر القرآن، ج ۷.
۸. نوری طبرسی، حسین، مستدرک الوسائل، ج ۲، قم، ۱۳۷۳.
۹. خمینی، روح الله، جهل حدیث، قم: انتشارات موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۸۷.
۱۰. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، ج ۱، موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت علیهم السلام.
۱۱. کلینی رازی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، قم: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵.
۱۲. قمی، عباس، مفاتیح الجنان، تهران: وصال اندیش، ۱۳۸۰.
۱۳. الهی اردبیلی، حسین بن عبدالحق، شرح گلشن راز محمود شبستری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۶.
۱۴. دهخدا، لغت نامه، ج ۱۰.
۱۵. مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، بخش عرفان.
۱۶. ناظم زاده قمی، سید اصغر، علی آینه ی عرفان.

دلایل تحریف‌ناپذیری قرآن

زهرا عابدی*

چکیده

یکی از مباحث دامنه‌دار و مهم علوم قرآنی، تحریف‌ناپذیری قرآن کریم است. اندیشمندان و مفسرین همواره به این مسئله توجه کرده‌اند و برای دفاع از ساحت مقدس قرآن، به اثبات سلامت آن از تحریف و دفع شبهات در این زمینه پرداخته‌اند.

قرآن کریم آخرین کتاب نازل شده از سوی خداوند متعال است که بعد از رحلت پیامبر اکرم توسط مسلمانان جمع‌آوری و به صورت کتاب واحد در آمد. اعتقاد راسخ مسلمانان بر این است که در قرآن هیچ گونه تحریفی راه نیافته؛ ولی برخی از مغرضان و دشمنان اسلام شبهاتی مطرح کرده و قرآن کریم را متهم به تحریف نموده‌اند.

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که نه تنها از طرف خود خداوند در آیه ۹ سوره حجر ﴿إِنَّا نَحْنُ نُزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ وعده‌ی حفظ قرآن داده شده، بلکه

* - کتابدار مدرسه علمیه الزهراء المرضیه (ع) اصفهان.

از نظر عقلی و حتی تاریخی نیز ثابت می‌گردد که از یک سو قرآن آخرین کتاب جامع و حیانی است و توسط آخرین پیامبر آورده شده است و با فرض تحریف، خاتمیت و جامعیت آن زیر سؤال می‌رود و از سوی دیگر اهتمام ویژه مسلمانان در حفظ و کتابت و قرائت قرآن و شواهد تاریخی موجود بر آن، راه هرگونه شبهه و اتهام بی‌اساس را می‌بندد و مصونیت آن را مانند روز روشن می‌گرداند.

واژه‌های کلیدی: قرآن، تحریف، تحریف‌ناپذیری.

مقدمه

یکی از آسیب‌هایی که در طول تاریخ بشر متوجه ادیان الهی و کتاب‌های آسمانی بوده است، مسئله‌ی تحریف آن کتب بوده است و این امر اعتماد و اعتقاد به معارف موجود در آن‌ها را متزلزل کرده است. اسلام به‌عنوان آخرین، کامل‌ترین و برترین دین الهی، شامل قوانینی است که تعالی و تکامل مادی و معنوی انسان را تضمین کرده است و اصیل‌ترین منبع جاودانه آن، قرآن کریم است.

ادعای تحریف قرآن کریم قدمت طولانی دارد و از آنجا که قرآن از یک سو جنبه اعتقادی و کلامی دارد و از سوی دیگر جنبه تاریخی، ضرورت اثبات مصونیت قرآن از هرگونه تحریف و تغییری، نقش حیاتی در استواری دین اسلام دارد.

این تحقیق در پی پاسخ به سؤالات زیر است:

۱- آیا قرآن در طول تاریخ خود، دست‌خوش تحریف گشته است یا بدون هیچ‌زیادی یا نقصانی به دست ما رسیده؟

۲- چه دلایلی برای اثبات عدم وقوع تحریف در قرآن کریم اقامه می‌شود؟

۳- ضرورت اثبات تحریف‌ناپذیری قرآن چه سودی دارد؟

روش جمع‌آوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای و فیش‌برداری بوده و از لحاظ تحقیقی، کتب بسیاری در این زمینه به رشته تحریر در آمده است، از جمله کتاب بسیار ارزشمند «البیان فی تفسیر قرآن» نوشته آیت‌الله خویی که در آن به صورت کامل و جامع مباحث علوم قرآنی خصوصاً تحریف‌ناپذیری قرآن ارائه گردیده است. هم‌چنین کتاب «نزاهت قرآن از تحریف» نوشته آیت‌الله جوادی آملی نیز از کتب مطرح در این زمینه است که وی نیز به صورت تخصصی با ادله محکم به اثبات عدم تحریف قرآن کریم

پرداخته است و هم‌چنین کتاب «درسنامه علوم قرآنی» نوشته‌ی حسین جوان آراسته که در آن مباحث مربوط به علوم قرآنی به صورت گزینشی بیان شده و ضمن طرح مباحث عمده و مهم در این زمینه، ارتباط منطقی و زنجیره‌ای میان آن‌ها رعایت شده است.

مقاله حاضر در راستای کتاب و تحقیقات نوشته شده قبلی است و همانند آن‌ها به بیان دلایل عدم تحریف قرآن پرداخته است و تفاوتش با دیگر نوشته‌ها در این است که سعی شده به مطالب مهم‌تر و در عین حال استدلالی‌تر بپردازد.

در این مقاله ابتدا به مفهوم‌شناسی تحریف پرداخته شده و سپس به اقسام تحریف که شامل دو نوع لفظی و معنوی است، اشاره می‌کند و ضرورت اثبات عدم وقوع تحریف در قرآن را با بیان منطقی ذکر کرده است. در ادامه دلایل تحریف‌ناپذیری این کتاب آسمانی که شامل دلایل عقلی، نقلی (با استفاده از خود قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام) و تحلیل تاریخی است را تحلیل می‌کند. در پایان بعد از بیان شواهد محفوظ ماندن قرآن تا عصر حاضر، ثابت می‌کند که قرآن حاضر همان قرآنی است که بر پیامبر نازل شده و هیچ زیادی یا کمی در آن رخ نداده است.

مفهوم تحریف

کلمه تحریف مصدر باب تفعیل از ریشه «ح ر ف» است و حرف به معنای گوشه، کنار و طرف است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ص ۲۲۸) و تحریف به معنای گرداندن، مایل نمودن و دگرگون ساختن است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ص ۴۳).

از این رو، تحریف گفتار به این معنا است که با تغییر و جابه‌جا کردن کلمات و جملات یا تفسیر نادرست، مفهوم مدنظر متکلم را از بستر صحیح و مطلوب خارج

ساخته، به مفهومی کناره بکشاند که در حاشیه معنای اصلی جای داشته باشد.
(جوادی آملی، ۱۳۸۳: ص ۱۶)

به عبارت روشن تر تحریف به معنای تغییر و تبدیل معنا یا لفظ کلام و تفسیر و تأویل سخن به غیر معنای واقعی آن است و با این بیان، هر کس قرآن را به صورتی غیر حقیقی تفسیر کند، آن را تحریف کرده است. (جوان آراسته، ۱۳۸۷، ص ۲۲۵)

اقسام تحریف

با توجه به مفهوم لغوی کلمه تحریف و همین طور کاربردهای این کلمه در قرآن کریم از یک سو و مفهوم اصطلاحی تحریف (فزونی یا کاهش الفاظ در متن قرآن کریم) از سوی دیگر، معلوم می گردد که تحریف دارای اقسامی است و باید میان آنها تمایز قائل شد.

الف) تحریف معنوی

در تحریف معنوی، تحریف کننده بدون کمترین دخل و تصرف در ساختار الفاظ و عبارت های قرآن، آنها را براساس پیش فرض های باطل خود و به منظور تقویت آنها تفسیر می نماید و در حقیقت، نگرش خود را بر قرآن تحمیل می کند، نه نگارش خویش را و معنایی مخالف مراد جدی خداوند به دست می دهد.
از آنجا که تحریف کننده، معنای آیه را از بستر صحیح و شایسته آن خارج ساخته، آن را در مفهومی کناره تفسیر می کند، به کارش تحریف اطلاق شده است. تحریف معنوی را اصطلاحاً تفسیر به رأی گویند (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص ۱۷).

مسلمانان در وقوع چنین تحریفی در کتاب خدا هیچ گونه اختلافی ندارند و ما شاهد هستیم بسیاری از بدعت گذاران و صاحبان عقاید فاسد و مذاهب باطل با تأویل آیات قرآن بر آرای فاسد خود، آن را تحریف کرده‌اند، در صورتی که امامان معصوم علیهم‌السلام در برخی روایات از چنین تحریف‌هایی شدیداً منع نموده‌اند (خویی، ۱۳۸۴، ص ۲۶۴).

در روایتی از امام محمد باقر علیه‌السلام آمده است:

«و کان من نبذهم الکتاب أن أقاموا حروفه و حرفة حدوده، فهم یرونه و لا یرعونه و الجهال یعجبهم حفظهم للروایه و العلماء یحزنهم ترکهم للرعايه...؛ نشانه پشت سر انداختن کتاب توسط آنان، این بود که حروف آن را نگاه داشتند؛ ولی حدودش را تحریف کردند. آنان کتاب را در حالی که روایت می‌کنند، رعایت نمی‌کنند! جاهلان از اینکه آنان حافظان روایت قرآنند، شگفت زده و عالمان از اینکه آنان تارک رعایت و حریم قرآنند، محزون و غم‌زده‌اند!» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۵: ص ۳۵۹).

ب) تحریف لفظی

دخل و تصرف در ساختار الفاظ و عبارت‌های قرآن را گویند که دو گونه آن بیشتر مطرح است:

الف) تحریف لفظی به فزونی: یعنی آیه یا سوره‌ای را از پیش خود ساخته و بر قرآن افزوده باشند و این فزونی‌ها بدون اینکه قابل تشخیص باشند در قرآن کنونی راه یافته باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۳: ص ۱۸). هیچ‌یک از مسلمانان به تحریف لفظی قرآن به افزایش (یعنی اضافه کردن به کلمات یا آیات قرآن کریم) قائل نیستند و حتی دلیل عقلی بر عدم آن وجود دارد؛ چرا که اهتمام فوق‌العاده مسلمانان در حفظ و یادگیری و قرائت قرآن در بین

خود، وضعیتی را به وجود آورده بود که آیات نازل شده قرآن بر همگان معلوم بوده است؛ بنابراین، اگر جمله یا جملاتی به عنوان آیات قرآن در آن قرار می گرفت، به خوبی بر همه آشکار شده و موجب طرد آن می شد. (جوان آراسته، ۱۳۸۸: ص ۲۲۷)

ب) تحریف لفظی به کاستی: یعنی بخشی از کلمات، آیات یا سوره های قرآن را بی آنکه قابل تشخیص باشد از آن حذف کرده باشند (جوادی آملی، ۱۳۸۳: ص ۱۸) که این گونه از تحریف محل نزاع است.

البته درباره عدم وقوع تحریف لفظی چه از نوع فزونی و چه کاستی، عالمان شیعه و سنی اتفاق نظر دارند و همه فرق اسلامی با تفاوت های مذهبی که دارند بر این عقیده راسخ اند که قرآن موجود همان است که بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده است و هیچ گونه کاهش یا افزایشی در آن رخ نداده است. تنها گروه خاصی از اهل سنت به نام «حشویه» و برخی اخباریان شیعه مثل «محدث نوری» به دلیل گرایش های خاص فکری خود مسئله کاسته شدن مقداری از قرآن را مطرح نموده اند بی آنکه دلیل علمی قابل اعتنایی بر ادعای خویش داشته باشند (سعیدی روشن، ۱۳۸۸: ص ۲۱۹) که در ادامه دلایلی برای نفی تحریف قرآن خواهد آمد.

ضرورت اثبات تحریف ناپذیری قرآن

اثبات عدم وقوع تحریف در قرآن از جهات فراوانی ضروری است، از جمله:

۱- دفاع از کیان و اعتبار قرآن؛

۲- پاسخ به شبهات مغرضان؛

۳- اثبات حجیت ظواهر قرآن و امکان استفاده از مدالیل آیات (جوادی آملی، ۱۳۸۳: صص ۲۷-۲۴).

دلایل تحریف‌ناپذیری قرآن

دلایل متعددی تحریف‌ناپذیری قرآن را اثبات می‌کند که می‌توان آن‌ها را به سه دسته عقلی، نقلی و تحلیل تاریخی تقسیم نمود:

الف) دلیل عقلی

ضرورت اتمام حجت: ضرورت ابلاغ احکام الهی و اتمام حجت بر مردم از برنامه‌های رسالت پیامبران است که قرآن بر آن تأکید کرده است و خداوند براساس چنین حکمتی است که پیامبران را برای هدایت و ابلاغ پیام‌های الهی به سوی مردم گسیل داشته است و کتاب‌های آسمانی نیز چنین وظیفه‌ای را برعهده دارند، یعنی با ابلاغ اوامر و نواهی خداوند حجت را بر مردم تمام می‌کنند. قرآن در این راستا می‌فرماید: ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ﴾؛ تا کسی که باید هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد و کسی که باید زنده شود با دلیلی روشن زنده بماند...» (انفال / ۴۲).

حال اگر کسی تحریف را، هرچند به معنای کاستی در آیات قرآن، محتمل بداند و برایش دلیل اقامه کند، حجیت قرآن را مخدوش ساخته و حیثیت هدایت‌گری آن را زیر سؤال برده است؛ چون قرآن حجت کامل بر مردم است که پیامبر برای آن‌ها آورده است و با احتمال تحریف، نه تنها حجیت قرآن و

کامل بودن حجت خدا بر مردم مخدوش می‌شود؛ بلکه در دوام نبوت و استمرار رسالت پیامبر نیز اشکال می‌شود. بر این اساس از نظر عقل برهانی، خاتمیت رسول خدا با عدم امکان وقوع هرگونه تحریف در قرآن برای بقای اصل اتمام حجت بر مردم و هدایت‌گری آنان، ملازمه کامل وجود دارد (جوادی آملی، ۱۳۸۳: صص ۴۳-۴۴).

البته با بیانی دیگر در یک پاراگراف با پیوند چند مقدمه می‌توان سلامت قرآن از تحریف به صورت عقلی را اثبات کرد:

الف) خداوند حکیم قرآن را برای هدایت بشر فرستاد.

ب) این کتاب، آخرین کتاب آسمانی و آورنده آن نیز آخرین فرستاده خداست.

ج) اگر این کتاب تحریف شده باشد، کتاب آسمانی دیگر یا پیامبری دیگر راه را به مردم نشان نخواهد داد و در این صورت مردم به بی‌راهه می‌روند، بدون آنکه تقصیری متوجه آنان باشد.

د) این گمراهی با ساحت اقدس پروردگار جهان ناسازگار و مخالف حکمت الهی و هدایت بشر است.

نتیجه: پس قرآن باید از هر نوع تغییر و تحریفی مصون باشد (نجارزادگان، ۱۳۸۷: ص ۳۴).

ب) دلایل نقلی

۱. قرآن:

آیاتی از قرآن بر تحریف‌ناپذیری خود دلالت دارند از جمله:

الف) آیه حفظ: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾؛ ما این قرآن را نازل کردیم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود (حجر، ۹). این آیه شریفه به صراحت دلالت دارد بر اینکه قرآن از تحریف مصون است و تا ابد نیز مصون خواهد ماند و خداوند خود حافظ و نگهبان آن است و ستمگران و جباران نخواهند توانست دست خیانت به سوی قرآن دراز کرده از آن بکاهند یا بر آن چیزی بیفزایند (خویی، ۱۳۸۴: ص ۲۷۷).

ب) آیه نفی باطل! ﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾؛ و به راستی آن کتابی ارجمند است* باطل به سوی او نمی آید، نه از پیش رویش و نه از پشت سرش، فرودآمده از نزد حکیمی ستوده است» (فصلت، ۴۱ و ۴۲).

این آیه شریفه، قرآن را از انواع و اقسام باطل، پاک و منزّه معرفی می کند؛ زیرا اگر در کلامی «نفی» متوجه طبیعت چیزی شد تمام افراد و مصادیق آن را نفی خواهد کرد و این آیه نیز طبیعت بطلان را از قرآن نفی کرده و قرآن را از تمام جهات منزّه و صحیح شمرده است؛ بنابراین، هیچ گونه بطلانی که تحریف نیز از مصادیق آن است، نمی تواند به کتاب خدا راه پیدا کند. (خویی، ۱۳۸۴: ص ۲۸۱)

۲. روایات

بسیاری از روایات اسلامی بر عدم تحریف به زیاد شدن و تغییر معارف و آموزه های قرآن دلالت دارند که احادیث عرضه روایات (به منظور ارزیابی آنها) بر آیات از آن دسته اند.

منظور از احادیث عرضه، روایاتی از ائمه معصومین علیهم السلام هستند که دستور مطابقت کلام ایشان با قرآن را به دیگران می‌دهد، مانند روایتی از معصوم که می‌فرماید:

«إِذَا جَاءَ كُمْ عَنَّا حَدِيثٌ فَأَعْرَضُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخَذُوهُ وَ مَا خَالَفَ فَرُدُّوهُ»؛ آنچه از ما به شما رسیده بر قرآن عرضه کنید، اگر موافق با کتاب الله بود، بپذیرید و الا طرد کنید» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱۰: ص ۸۸۲).
هم‌چنین فرموده‌اند: «وَكُلُّ حَدِيثٍ لَّا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زُخْرُفٌ؛ هر سخن و حدیثی که موافق با کتاب خدا نباشد، باطل است». (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷: ص ۱۱۱)

آیت الله جوادی آملی در این باره آورده است: از روایات عرضه می‌توان برای اثبات مصونیت قرآن از تحریف به دو گونه استفاده کرد:

۱. براساس این روایات، قرآن معیار باز شناخت روایات صحیحی از ناصحیح معرفی شده است و معیار «مقیس علیه» باید قطعی باشد و با احتمال تحریف در قرآن نمی‌توان از قرآن برای ترجیح روایات در مقام تعارض بهره جست؛ زیرا چنین کاری به معنای استناد به دو لاججت برای ترجیح یکی از دو روایت متعارض بر دیگری است که عقلاً قبیح است.

۲. از روایات عرضه می‌توان نتیجه گرفت که روایات دال بر تحریف فاقد حجیت‌اند؛ زیرا طبق روایات عرضه وقتی روایاتی که ظاهرشان بر تحریف دلالت دارند بر قرآن عرضه شوند، مخالف آیات قرآن خواهند بود؛ چون چنان‌که

گذشت، برخی از آیات به خوبی بر پیراستگی قرآن از تحریف دلالت دارند؛ پس روایات تحریف فاقد حجیت‌اند، حتی اگر معارض هم نداشته باشند» (جوادی آملی، ۱۳۸۳: ص ۱۰۲).

۳. تحلیل تاریخی

مسلمانان اتفاق نظر دارند که قرآن نسل به نسل از پیامبر نقل شده و به وسیله حفظ و قرائت مستمر آن و نیز کتابت آن و جز این‌ها از هر گونه تحریف مصون مانده است. این نظر بین دانشمندان شیعی و سنی شهرت دارد و بسیاری بر آن تصریح کرده‌اند. افزون بر تصریح بزرگان، شواهدی تاریخی نیز بر اهتمام مسلمانان به حفظ قرآن از هر گونه تحریف دلالت دارند. در این خصوص به دو نمونه اشاره می‌نماییم:

نمونه اول: سیوطی در الدر المنثور ذیل آیه ۳۴ سوره توبه آورده است:

«هنگام کتابت مصاحف در زمان عثمان، عثمان می‌خواست حرف «واو» را در آیه ﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ﴾ حذف کند. در این هنگام ابی‌ابن کعب اعلام کرد: هر کس بخواهد این حرف را از قرآن بردارد، شمشیری برمی‌گیرم و خون او را می‌ریزم! پافشاری ابی‌ابن کعب باعث شد خلیفه حرف خود را پس بگیرد (سیوطی، ۱۴۲۱، ج ۴: ص ۱۶۴).

نمونه دوم: هم او در ذیل آیه ۱۰۰ توبه آورده است:

«عمر اعتقاد داشت که در آیه ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾ «وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» «واو» نباید در «وَالَّذِينَ» باشد و آیه باید چنین قرائت می‌شد: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» در این صورت

الانصار» به صورت مرفوع خوانده شده، بر «المهاجرین» عطف نخواهد شد. او شاید می‌خواست بگوید: تنها مهاجران سابقان اولین هستند؛ زیرا خودش از مهاجران بود و انصار جزء این دسته نیستند؛ بلکه جزء تابعان‌اند در این هنگام زید بن ثابت گفت: آیه با واو است نه بدون واو، و به عمر گفت: «والذین» درست است نه «الذین» عمر گفت: «الذین» بدون واو درست است. زید گفت: شما با فشار و زور می‌گویید، حال ما چه بگوییم! عمر گفت: ابی‌بن‌کعب را حاضر کنید تا نظر او را بدانیم. وقتی ابی‌آمد، عمر موضوع را از او پرسش نمود و ابی‌بن‌کعب گفت: «والذین» درست نه «الذین» با این سخن عمر دیگر مخالفتی نکرد» (سیوطی، ۱۴۲۱، ج ۴: ص ۲۴۳).

این گونه آگاهی و پافشاری نسبت به الفاظ قرآن کاملاً فراگیر بود و به دلیل وجود حقاظ و قریب‌العهد بودن نزول قرآن تا زمان عثمان و پس از او نیز برجای ماند. گفتنی است شبهه تحریف تنها به دو سه دهه اول پس از رحلت مربوط می‌شود و هیچ‌کس، حتی قائلان به تحریف، نسبت به عدم تحریف قرآن پس از توحید مصاحف در زمان عثمان هیچ شکی ندارد؛ با این وصف، عدم تحریف قرآن امری مسلم به شمار می‌رود. از این‌ها مهم‌تر آیا منطقی است علی بن ابی‌طالب در هنگام قدرت خویش، شاهد تحریف کتاب الهی باشد و در مقابل آن برنخیزد؟ در حالی که آن حضرت درباره مسائلی از فروع دین مثلاً درباره بیت‌المال مسلمانان از خود حساست نشان می‌داد و پس چه رسد به قرآن و تعرض به آنکه امام خود را حامی و پاسدار آن می‌داند و در کلمات متعددی به توصیف و تبیین ارزش قرآن پرداخته است.

سایر امامان و پیشوایان دینی نیز همین سیره و روش را در برخورد با قرآن داشته‌اند و با عمل و تأیید خویش، عدم تحریف در قرآن را ثابت کرده‌اند (جوان آراسته، ۱۳۸۸: ص ۲۳۷-۲۳۸).

شواهد محفوظماندن قرآن از تحریف تا عصر حاضر

مسئله حفظ قرآن به‌عنوان یک سنت و یک عبادت بزرگ، همیشه در میان مسلمانان بوده و هست، حتی پس از آنکه قرآن به صورت کتاب تکثیر شد و در همه جا پخش گردید و حتی بعد از پیدا شدن صنعت چاپ که سبب شد این کتاب به‌عنوان پر نسخه‌ترین کتاب در کشورهای اسلامی چاپ و نشر گردد، باز مسئله حفظ قرآن به‌عنوان یک سنت دیرینه و افتخار بزرگ، موقعیت خود را حفظ کرد، به طوری که در هر شهر و دیار همیشه جمعی حافظ قرآن بوده و هستند.

شواهد محفوظ ماندن قرآن از تحریف تا عصر حاضر عبارتند از:

۱. حافظه شگفت‌انگیز عرب معاصر و علاقه فراوان آنان به قرآن به دلیل فصاحت و بلاغت و آهنگ معجزه‌آسای آن؛
۲. انس فراوان مسلمانان با قرآن و حفظ و تلاوت آن در زمان پیامبر ﷺ و بعد از ایشان؛

۳. تقدس قرآن نزد مسلمانان و حساس بودن آنان نسبت به هر گونه تغییر در آن؛

۴. دستورها و توصیه‌های ویژه پیامبر گرامی ﷺ درباره تلاوت و حفظ و نوشتن قرآن، به طوری که شخص پیامبر اکرم ﷺ حافظ قرآن بود و پیوسته دستور حفظ و ثبت آن را می‌داد و مسلمانان موظف بودند آن را ثبت کنند و به این

منظور از آن، نسخه‌های متعددی تهیه کرده، در خانه‌های خود نگهداری می‌کردند.

از همان زمان مسئله حفظ قرآن رواج یافت و عده بی‌شماری از حافظان قرآن پیوسته در میان جوامع اسلامی جایگاه بلندی به خود اختصاص دادند. علاوه بر ثبت و ضبط قرآن، نسخه‌های متعددی را تهیه و در کشورهای اسلامی پخش کردند.

کتابی که این چنین در حافظه‌ها سپرده شده و فرد فرد مسلمانان موظف به حفظ و نگهداری آن بودند و هر روز تلاوت می‌کردند و نسخه‌های بی‌شماری از آن برداشته می‌شد، ممکن نبود که تحریف شود. مگر ممکن بود که قرآن تحریف شود و علی بن ابی‌طالب و امامان معصوم علیهم‌السلام که حافظ و مبین قرآن بودند ساکت باشند و چیزی نگویند، در حالی که حتی یک نمونه هم ثابت نشده که ائمه علیهم‌السلام گفته باشند که این مورد از قرآن تحریف شده است.

یکی از علل تحریف کتاب‌های آسمانی به وسیله سلطه جویان و زورمندان، معارض بودن پیام‌ها و دستوره‌های کتب آسمانی با منافع آن‌ها بوده است؛ اما قرآن در طرح پیام‌ها و دستوره‌های خود، شیوه‌ای را برگزیده است که راه را بر هرگونه کتمان و تحریف بسته و این کتاب جاودانه را از دست برد مغرضان و معاندان و منافقان محفوظ نگه داشته است.

چون قرآن در بیان مطالب خویش به بیان کلیات و اصول اکتفا نموده و شرح و تفسیر آن‌ها را طبق آیه ۷ سوره انبیاء ﴿فَسَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ اگر

نمی‌دانید از دانایان پرسید» به سنت (پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام) وا گذاشته است. همین امر باعث شده تا از دست‌برد مغرضان در امان بماند. برای نمونه خداوند در قرآن اوصاف امام و جانشین پیامبر ﷺ را بیان کرده؛ اما نام جانشین پیامبر ﷺ را ذکر نکرده و بیان آن را به پیامبر ﷺ واگذار کرد.

دین اسلام جاودانه و ابدی است پس معجزه آن هم باید جاودانه بوده و هیچ‌گاه دستخوش تحریف قرار نگیرد و قرآن چنین است. (جوان آراسته، ۱۳۸۷: صص ۲۴۱-۲۳۳).

نتیجه‌گیری

قرآنی که امروز در دست مسلمین جهان است همان است که بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شده؛ زیرا از همان روزهای نخست گروه بزرگی از کاتبان وحی، آیات قرآن را پس از نزول می‌نوشتند و مسلمانان موظف بودند شب و روز آن را بخوانند و در نمازهای پنج‌گانه خود آن را تکرار کنند. گروه عظیمی آیات قرآن را به خاطر می‌سپردند و حفظ می‌کردند، حافظان قرآن و قاریان، همیشه در جوامع اسلامی موقعیت و مقام ویژه‌ای داشته و دارند.

مجموع این امور و جهات دیگر سبب شد که کم‌ترین تغییر و تحریفی در قرآن راه نیابد. افزون بر این، خداوند حفظ آن را تا پایان جهان تضمین کرده است و با وجود این تضمین الهی، تغییر و تحریف آن غیر ممکن است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾؛ ما قرآن را نازل کردیم و به طور قطع از آن پاسداری می‌کنیم» (حجر/۹).

همه محققان و علمای بزرگ اسلام - اعم از شیعه و اهل سنت - در این امر متفقند که هیچ گونه دست تحریف به سوی قرآن دراز نشده است، تنها افراد اندکی از هر دو گروه قول به تحریف را به خاطر پاره‌ای از روایات دنبال کرده‌اند؛ ولی آگاهان دو گروه، این نظر را به طور قاطع رد می‌کنند و روایات مزبور را «مجعل» دانسته و یا ناظر به «تحریف معنوی» (یعنی تفسیر نادرست برای آیات قرآن) می‌دانند.

افرادی که اصرار دارند، اعتقاد به تحریف قرآن را که مخالف صریح کلمات علمای معروف و بزرگ شیعه و اهل سنت است به گروهی از شیعه یا غیر شیعه نسبت دهند، ناآگاهانه به قرآن ضربه می‌زنند و به خاطر اعمال تعصب‌های ناروا، اعتبار این کتاب بزرگ آسمانی را زیر سؤال می‌برند. مطالعه سیر تاریخی جمع‌آوری قرآن از عصر پیامبر ﷺ و اهتمام فوق‌العاده مسلمانان به کتابت و حفظ و تلاوت و نگهداری آن مخصوصاً وجود گروه کاتبان وحی از روز نخست، این حقیقت را برای همه روشن می‌سازد که باز شدن دست تحریف به قرآن غیر ممکن بوده است.

و نیز غیر از این قرآن معروف، قرآن دیگر وجود ندارد. دلیل آن بسیار روشن است و راه تحقیق به روی همه باز است؛ زیرا امروز قرآن در تمام خانه‌های ما و همه مساجد و عموم کتابخانه‌های سراسر کشور ما وجود دارد، حتی قرآن‌های خطی که قرن‌های پیش نوشته شده و در موزه‌های ما نگهداری می‌شود، همه نشان می‌دهد که عین قرآن‌هایی است که در سایر کشورهای اسلامی وجود دارد و اگر در گذشته راه تحقیق برای این مسائل وجود نداشت، امروز درهای تحقیق به روی همه گشوده است و با مختصر تحقیقی بی‌اساس بودن این نسبت‌های ناروا آشکار می‌گردد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغه (چاپ اول)، قم: مکتب الاعلام الاسلامیه.
۳. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۳)، نراهت قرآن از تحریف (چاپ اول)، قم: اسراء.
۳. جوان آراسته، حسین (۱۳۸۷)، درسنامه‌ی علوم قرآنی (چاپ سیزدهم)، قم: بوستان کتاب.
۴. حرعاملی، محمدبن حسن (۱۴۰۹)، وسایل الشیعه، ج ۲۷، (چاپ اول)، قم: موسسه آل البيت علیهم السلام.
۵. خمینی، روح الله (۱۳۷۳)، قرآن باب معرفت الله. تهران: قدر ولایت.
۶. خویی، ابوالقاسم (۱۳۸۴)، ترجمه البیان فی تفسیر القرآن. ترجمه جعفر حسینی، قم: دارالثقلین.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غرایب القرآن، بیروت: دار العلم الدار الشامیه.
۸. سعیدی روشن، محمدباقر (۱۳۸۸)، علوم قرآن ۱. قم: مرکز مدیریت حوزه‌ی علمیه قم.
۹. سیوطی، جلال‌الدین (۱۴۲۱)، الدر المنثور فی تفسیر المأثور. بیروت: دارالاحیا التراث العربی.
۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ق)، الکافی، ج ۱۰ (چاپ اول)، قم: دار الحدیث.
۱۱. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار، ج ۷۵، (چاپ دوم)، بیروت: دارالاحیا التراث العربی.
۱۲. نجارزادگان، فتح الله (۱۳۸۷)، تحریف ناپذیری قرآن، (چاپ دوم)، تهران: مشعر.

نقش تهذیب و اخلاق در فرهنگ طلبگی

سمیه شریفی*

چکیده

در زندگی فردی و اجتماعی، سلسله‌ای از قوانینی وجود دارد که انسان‌ها باید ناگزیر این قوانین را رعایت کنند. طلبه نیز به عنوان فردی از جامعه از این قاعده استثنا نیست؛ یعنی باید قوانین جامعه، اسلام، عرف را رعایت کند. فرهنگ به معنی مردم‌شناسی، راه و رسم زندگی جامعه، آداب و اوضاعی که گروهی در آن شرکت دارند و از نسلی به نسل دیگر انتقال پیدا می‌کند، است. طلبه باید با برنامه‌ریزی صحیح و با داشتن اهداف متعالی به پیشرفت و پیشبرد فرهنگ جامعه و فرهنگ طلبگی کمک نماید. فرهنگ از راه وراثت انتقال پیدا نمی‌کند، بلکه از راه آموختن انتقال پیدا می‌کند. پاک کردن نفس از عیوب نفسانی که در دل هم چون علف هرز رویده‌اند را تهذیب می‌نامند. طلبه باید با جهاد با نفس، عیوب و رذایل اخلاقی را از دل خود بیرون کند. هیچ چیز به اندازه جهاد با نفس در تهذیب و پیراستن نفس تأثیر ندارد. اخلاق نیز جمع خلق به معنای نیرو و سرشت باطنی است؛ تمام رفتارهای آگاهانه و آزادانه که از نظر شرع و عرف قابل تحسین یا تقبیح است. تربیت و سلوک اخلاقی، نیازمند آگاهی از روش‌های تربیت برای نیل به سرمنزل مقصود و غایت اخلاق و فضیلت است. طلبه حقیقت‌جو با اندکی کاوش در منابع اولیه اسلام، معنویت‌سالاری و اخلاق‌محوری را در تار و پود تعالیم آن مشاهده خواهد کرد؛ بنابراین برای رسیدن به

* - طلبه حوزه علمیه واحد خواران اصفهان.

اهداف والا و رسیدن به سرمنزل مقصود نقش تهذیب و اخلاق را نباید نادیده گرفت. طلبه‌ای که تهذیب و اخلاق را سرلوحه برنامه‌های متعالی خویش قرار دهد، می‌تواند به‌عنوان یک الگوی مناسب برای همه افراد جامعه باشد و آداب و عادت‌های مناسب و پسندیده را از نسلی به نسل دیگر انتقال دهد. طلبه ابتدا باید خود را اصلاح و تربیت نماید و سپس از طریق فرهنگ به نسل‌های بعد انتقال دهد؛ یعنی از طریق آموختن راه و رسم اعتدال و اصول اخلاقی و تهذیب و سپس در مرحله عمل سرلوحه کارهای خود نماید. تهذیب و اخلاق در فرهنگ طلبگی و نیز رشد و ارتقای این فرهنگ کمک قابل توجهی می‌کند؛ بنابراین پیراستن نفس از عیوب و رذایل نفسانی (تهذیب) و تخلق به اخلاق حسنه‌ای که ملکه نفسانی شده، باعث می‌شود فرهنگ خوبی از یک طلبه بر جای بماند و این فرهنگ مناسب و پسندیده از نسلی به نسل دیگر انتقال یابد؛ یعنی تهذیب و اخلاق است که یک فرهنگ متعالی ایجاد می‌کنند و باعث رشد و پیشرفت این فرهنگ می‌شوند. آنچه فرهنگ طلبگی نام گرفته، یعنی مجموعه آداب و رسوم و شرایطی که راه و رسم زندگی طلبگی را مشخص می‌کند و به نسل‌های بعد انتقال می‌دهد. سؤالاتی در این مقاله مدنظر است، مانند: تهذیب چیست؟ اخلاق چیست؟ منزلت علم و علما از نظر اسلام چیست؟ پاسخ به این سؤالات می‌تواند تا حد زیادی راه‌گشا باشد. بحث تهذیب و اخلاق از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشته است و همواره ایشان و امامان معصوم علیهم السلام بر اخلاق و تکیه بر مبانی اخلاقی تأکید می‌کردند. کتاب‌هایی در این زمینه نگاشته شده است از جمله *آداب الطلاب* از شاکر بر خوردار فرید، *منیه المرید فی آداب المفید و المستفید* از شهید ثانی و... .

روش تحقیق با تکیه بر روش کتابخانه‌ای و به منظور دستیابی به نتایج مفید، از آیات و روایات مرتبط با بحث استفاده شده است.

کلیدواژه: فرهنگ، اخلاق، تهذیب.

مقدمه

یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌هایی که خداوند متعال در اختیار انسان قرار داده عمر است. برخی روایات بر اهمیت عمر و بهره‌بردن از عمر برای سودجویی آخرت تأکید فراوان دارند. اصل عمر سرمایه‌ای گرانقدر است که حتی اگر یک لحظه‌اش ضایع شود و هدر رود قابل جبران نیست، علاوه بر خسران دنیوی در آخرت هم نمی‌توان پاسخ آن را داد. در تمام عمر، فصل جوانی اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد؛ زیرا انسان در این دوره از هوش و استعداد بالایی برخوردار است و این فصل دوران شکل‌گیری و پایه‌گذاری آخرت فردی است، پس چه نیکوست انسان عمر گرانی‌خود را در راهی صرف نماید که باعث رشد و تعالی و شکوفایی استعدادهای بالقوه او شود و با سیر و سلوک در مراحل تهذیب و اخلاق، به مراتب بالای کمال برسد. این راه همان آموختن علوم دینی در حوزه‌های علمیه است البته ناگفته نماند این مطلب به آن معنا نیست که اگر کسی وارد این راه نشود، نمی‌تواند به سعادت و کمال برسد یا همهٔ کسانی که وارد این راه شده‌اند، سعادت‌مند خواهند بود. هر شخصی در زندگی خود برای رسیدن به هدف یا اهداف متعالی تلاش می‌کند. غرض‌نهایی از ورود به حوزه‌های علمیه در مرحلهٔ اول، فقیه‌شدن انسان و در مرتبهٔ دوم تبلیغ معارف الهی، انداز مردم و ازالهٔ جهل از آنان است که سبب ابقای دین و اقامه معروف و جلوگیری از منکرات می‌شود. تعلیم و تهذیب باید با هم انجام شود. علم اگرچه نور است و راهنمای انسان، ولی اگر همراه با تزکیه نفس نباشد، گاهی آفت و موجب گمراهی خود انسان و دیگران می‌شود. اینجاست که نقش مهم تهذیب و اخلاق در فرهنگ طلبگی اشکار می‌شود.

انسان از آغاز تا پایان زندگی به صورت فطری به ارزش‌های اخلاقی گرایش دارد و شخصیت وی همواره با معیار فضایل و رذایل اخلاقی محک می‌خورد. هر کس در این سنجش به معیار بالاتری دست یابد در خاطر مردمان و نزد خداوند جایگاهی رفیع و ارزشمند خواهد داشت. بدین جهت پیام‌آوران الهی در طول تاریخ بشریت با فراخوانی امت‌ها به پرستش یگانه آفریدگار جهان با تکیه بر ارزش‌های اصیل اخلاقی در همه ابعاد زندگی، انسان‌ها را به رشد و رویش رهنمون می‌ساختند. از همین سلسله سفیران الهی، پیام‌آور اسلام حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که علت برانگیخته شدن خود را اتمام و اکمال سجایای اخلاقی برمی‌شمارد. طلبه هم با گام نهادن در این راه پر از فراز و نشیب باید از ایشان الگو بگیرند. با توجه به اینکه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای همه بشر الگو هستند طلاب علوم دینی هم در این راه خطیر بایستی از ایشان الگو بگیرند، همان‌گونه که به دنبال علوم دینی هستند، به دنبال تهذیب و اخلاق خود هم باشند تا تلاش وی برای زدودن زنگار از دل‌های دیگر اقشار جامعه، مفید باشد تا بتواند جامعه را اصلاح نماید. اخلاق و تهذیب در فرهنگ طلبگی نقش به‌سزایی دارد که در این تحقیق به بحث درباره آن و موارد مرتبط با آن می‌پردازیم.

نمی‌توان پذیرفت که جامعه‌ای بدون تکیه به ارزش‌های الهی به کمال برسد. در چنین جامعه‌ای هرج و مرج به چشم می‌خورد؛ زیرا هیچ چیز به اندازه اخلاق نمی‌تواند مردم یک جامعه را متعهد و مسولیت‌پذیر بار آورد. ناگفته نماند حکومت هم نقش به‌سزایی در این راه دارد؛ چرا که این ادعای خام و باطل است که مردم بدون حکومت اسلامی و حاکم کاردان اسلامی بتوان جامعه را به ارزش‌های اسلامی پایبند کرد؛ بنابراین لازم و ضروری دیدم با کندوکاوی درباره تهذیب و اخلاق حقایق مربوط به این مساله و نقش مهم آن در فرهنگ طلبگی روشن گردد.

نویسنده در این تحقیق درصدد است نشان دهد که تحصیل علم باید با تزکیه و تهذیب همراه باشد. علم بی تزکیه ظلمت و گمراهی به دنبال دارد. خودسازی هم بدون اطاعت فرامین الهی و بندگی خالصانه وی حاصل نمی‌شود. طلبه‌ای می‌تواند ادعای موفقیت در تحصیل کند که علاوه بر تحصیل علوم دینی روی اخلاق خود کار کند تا بتواند گره‌ای از جامعه و مشکلات آن باز کند؛ البته مشکلاتی که حل آن‌ها در گرو اخلاق است و در آن راه استقامت داشته باشد؛ چرا که دشمنان اسلام به سرکردگی استکبار جهانی به صورت مستقیم و غیرمستقیم به ستیز با طلاب و اسلامی‌بودن کشور ما پرداخته‌اند و با شیخون فرهنگی قصد ضربه‌زدن به اسلام و حوزه‌های علمیه را دارند. نویسنده به‌عنوان یک مسلمان و طلبه احساس وظیفه نموده تا در این تحقیق هر چند موجز به لزوم تهذیب و اخلاق در طلبه بپردازد.

نقش زهد و تقوا در زندگی طلبگی

منزلت علما از دید اسلام

عده‌ای به جای اینکه در سایه علم و دانش بیش از پیش با خدا آشنا و به او نزدیک گردند، علمشان به بعد مسافت و دوری آن‌ها از خدا افزوده و آن‌ها را گرفتار سخت‌دلی و تیرگی درون ساخته است. با اینکه می‌بینیم خداوندی که راستین‌ترین گوینده است، راجع به علما و دانشمندان در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ (فاطر/ ۲۸) علت این عدم موفقیت و ناکامی و قلت بازدهی مساعی علما و سایر موانعی که راه وصول به کمال را مسدود می‌سازد، آن است که چنین افرادی نسبت به امور مهم تعلیم و تعلم و آداب و آیین و شرایط لازم

و ضروری و اوضاع و احوال متناسب، اخلاق و سهل انگاری روا داشته‌اند و در رعایت ضوابط تعلیم و تعلم مسامحه ورزیدند. (شهید ثانی، ۱۳۷۸: ص ۳۹)

پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید: «مداد العلما افضل من دماء الشهداء» (شیخ صدوق، بی‌تا، ج ۴: ص ۳۹۹) ایشان درباره واجب بودن طلب علم می‌فرمایند: «طلب علم واجب است»، در حدیث دیگر فرموده: «طلب علم بر هر مسلمانی واجب است، آگاه باشید به راستی خدا دانشجویان را دوست دارد» (محمد بن یعقوب کلینی، بی‌تا، ج ۱: ۸۴) از مجموع روایاتی که ذکر شد آنچه به نظر می‌رسد این است که فراگیری علم و دانش بر هر انسانی واجب است و باید تشویق به آموختن علم نمود. از طرف دیگر، فضیلت علم و عالم را نباید فراموش کرد؛ چرا که اگر شخصی به دنبال علم برود، قطعاً خداوند خیر او را خواسته و او را عالم دین کرده است. عالم باید تواضع داشته باشد. به وسیله تواضع است که حکمت و دانش به دست می‌آید نه به وسیله تکبر. طلاب علوم دینی هم از این قاعده مستثنی نیستند؛ چرا که زراعت در دل بیابان هموار می‌روید، نه در دل کوه، پس تواضع از عوامل رشد طلبه است.

تقوا

مهم‌ترین برنامه‌ای که قرآن و احادیث به ما معرفی می‌کند تقوای الهی است. تقوا دارای مراتب و مراحل است. مرحله اول تقوا ترک محرمات و عمل واجبات، مرحله دوم تقوا به جا آوردن مستحبات و ترک مکروهات است. نکته مهم اینکه اگر انجام مستحبات به واجبات ضرر بزند، باید واجبات را ترک کرد. (برخوردار فرید، ۱۳۸۵: ص ۱۰۴) مطلب مهم دیگر دایمی بودن کار خیر است، حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«قلیل یدوم خیر کثیر منقطع؛ کار کم و همیشگی بهتر از کار زیادی است که

انسان را خسته کند و پیوستگی و دوام نداشته باشد.» (غررالحکم، ۱۳۳۷)

این حدیث فقط دربارهٔ مستحبات نیست؛ بلکه در تمام امور به کار می‌آید.

مرحله سوم تقوا این است که انسان کار مباح هم انجام ندهد؛ یعنی در هنگام خوردن، خوابیدن و آشامیدن و غیره که از افعال مباح هستند، آن‌ها را صرفاً برای سیر شدن غذا نخورد، بلکه نیت کند با سیر شدن می‌تواند نیروی کافی را به دست بیاورد و واجبات و عبادات را انجام دهد. (برخوردار فرید، ۱۳۸۵، ص ۱۰۴-۱۰۶)

به نظر می‌رسد تقوا ملکه نفسانی است که انسان را قادر می‌سازد حوادثی که برای او پیش می‌آید، هرچند خطیر به خوبی تحمل کند. خودداری از ارتکاب حرام، مکروه، مباح، نتایج سودمندی بر نفس بر جای می‌گذارد که هر یک خود ملکه‌ای نفسانی‌اند. بنابراین یک طبله برای رسیدن به اهداف اساسی خود و پیشبرد آنان باید تقوای الهی داشته باشد و در این زمینه تلاش و افری نماید و با نفس خویش مبارزه کند.

امام خمینی رحمته الله علیه در کتاب *چهل حدیث* خویش می‌فرماید:

«شرط مجاهده با نفس و حرکت به جانب حق تعالی "تفکر" است. منزل دیگر که بعد از تفکر برای انسان مجاهد پیش می‌آید منزل "عزم" است. عزمی که مناسب این مقام است عبارت است از بناگذاری و تصمیم بر ترک معاصی و فعل واجبات و جبران آنچه از او فوت شده در ایام حیات و بالاخره عزم بر اینکه ظاهر و صورت خود را انسان عقلی و شرعی نماید که شرع و عقل به حسب ظاهر حکم کند که این شخص انسان است. از اموری که انسان را معاونت کامل می‌نماید، در

مجاهده با نفس و شیطان و باید انسان سالک مجاهد خیلی مواظب آن باشد" تذکر

"است". (امام خمینی، ۱۳۷۱، ص ۶-۱۰)

روشن است که یک طلبه در جهاد با نفس خود این مراحل را باید طی کند و محاسبه، مراقبه، و مشارطه را هم در برنامه خود قرار دهد تا بتواند به تهذیب و پالایش نفس خویش از تمام پلیدی‌ها پردازد.

تقوا از "وقایه" به معنی "نگهداری" است و در عرف و لسان اخبار عبارت است از مخالفت اوامر و نواهی حق و متابعت رضای او و کثیراً استعمال شود در حفظ بلیغ و نگهداری کامل نفس از وقوع در محظورات به ترک شبهات. (همان، ص ۲۰۶)

امام علی علیه السلام می فرمایند:

«تقوای خدا را پیشه کن، تقوایی گرچه کم و بین خود و خدایت پرده‌ای

قرارده اگر چه نازک.» (شیخ حرعاملی، ۱۳۸۰: ص ۱۲۱)

زهد

زهد عبارت است از بی‌رغبتی به دنیا و اعراض از آن مگر به مقدار ضرورت. زهد در دنیا با داشتن ثروت و مکنات منافاتی ندارد، مگر آنکه انسان ثروت را به دل دوست داشته باشد و وجود ثروت باعث غفلت از یاد خدا شود.

(جباران، ۱۳۸۳: ص ۲۵۲)

در جای دیگر زهد عبارت است از عدم گرایش و رغبت قلبی نسبت به دنیا و امور دنیوی و پرهیز از آن. زهد ضد حرص و آز و به معنای حقیر و ناچیز انگاشتن، اهانت روا داشتن و وانهادن است و ترک کردن دنیا از پیامدهای این

حالت ویژه است. هم‌چنین می‌توان زهد را به بی‌اعتنایی و عدم وابستگی قلبی نسبت به دنیا تفسیر کرد. (شفیعی مازندرانی، ۱۳۷۵: ص ۱۹)

اهمیت مساله زهد به درجه‌ای است که از آن به‌عنوان بزرگ‌ترین عامل آسودگی یاد شده است:

«الزهد فی الدنيا الراحة العظمی؛ زهد ورزیدن در دنیا بزرگ‌ترین آسودگی

است». (غررالحکم، ۱۳۳۷: حدیث ۱۳۱۶)

مهم‌ترین ارکان زهد اسلامی عبارت‌اند از: ۱. اعتماد به خدا (اخلاص کامل)
۲. اجتناب از محرّمات و پرهیز از شبهات ۳. پرهیز از آرزوهای ناصواب (شفیعی مازندرانی، ۱۳۷۵: ص ۲۵)

به نظر می‌رسد زهد ترک تعلقات دنیوی به طور کامل نیست، به عبارتی زهد به این معنا نیست که دست از دنیا و آنچه در آن است به طور کلی برداریم؛ چون این امکان ندارد. انسان موجودی ممکن‌الوجود است و نیازها و خواسته‌هایی دارد که باید به‌وسیله دنیا خواسته‌هایش را بر طرف کند؛ بلکه زهد بین دنیا‌گرایی و آخرت‌گرایی عامل مهمی برای برقراری تعادل و توازن است تا بیش از اندازه به دنیا‌گرایی نداشته باشد و از محبوب اصلی و سعادت ابدی غافل نشود.

روشن است یک‌طلبه هم باید به این اصل اخلاقی مهم توجه داشته باشد؛ یعنی زهد را در سرلوحه برنامه خویش قرار دهد. از آنچه موجب لذت نفس می‌شود به اندازه ضرورت استفاده نماید و در هیچ زمینه‌ای افراط ننماید. زهد واقعی برای یک‌طلبه وقتی حاصل می‌شود که از دنیا، زینت‌های دنیا و خواسته‌های نفسانی به مقدار ضرورت بهره‌برد و وابستگی شدید به آن‌ها نداشته باشد؛ چرا که در

صورت متلبس شدن به زهد است که یک طلبه از عفت و قناعت و صبر برخوردار می شود و دیگر به دنبال جلب رضایت مردم و محبت آن ها نیست؛ بلکه به دنبال رضایت محبوب ازلی و ابدی خواهد بود.

تهذیب و اخلاق در فرهنگ طلبگی

مفهوم اخلاق

اخلاق جمع خُلق و به معنای نیرو و سرشت باطنی انسان است که تنها با دیده بصیرت و غیرظاهر قابل درک است. در مقابل، خُلق به شکل و صورت محسوس و قابل درک با چشم ظاهر گفته می شود. (اصفهانی، بی تا: ص ۱۵۹)

اخلاق به کلیه رفتارهای آگاهانه و آزادانه ای گفته می شود که برای تمام انسان ها قابل تحسین یا تقبیح باشد. با توجه به اینکه هدف اخلاقی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به صورت مطلق مطرح شده است و کسی آن را منحصر به رفتار فردی ندانسته است؛ بنابراین، فعالیت های سیاسی و اجتماعی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را نیز باید مشمول همین هدف دانست. (نصراصفهانی، ۱۳۸۵: ص ۱۳۹)

این حالت استوار درونی ممکن است در فردی به طور طبیعی، ذاتی و فطرتی وجود داشته باشد، مانند کسی که به سرعت عصبانی می شود و یا به اندک بهانه ای شاد می گردد. صفت راسخ درونی، ممکن است "فضیلت" و منشا رفتار خوب باشد و یا "رذیلت" و منشا کردار زشت. (دیلمی و آذربایجانی، ۱۳۸۴: ص ۱۶)

به نظر می‌رسد هدف بعثت پیامبران و از جمله پیامبر گرامی اسلام ﷺ آشنایی مردم با حکمت تعالیم الهی و تزکیه و تطهیر آنان و به کمال رساندن فضایل اخلاقی در آنها است. از آنجا که طلبه هم فردی از افراد امت اسلامی محسوب می‌شود از این هدف بی‌نصیب نمانده است. پس طلبه همواره باید در پی اخلاق و فضایل اخلاقی باشد و در این راه استقامت بورزد تا بتواند به اصلاح خویش و سپس جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، پردازد. فرهنگ نیز به معنی مردم‌شناسی، راه و رسم زندگی یک جامعه، آداب و عادات و اوضاعی که گروهی در آن شرکت دارند و از نسلی به نسل دیگر انتقال پیدا می‌کند و این انتقال بیش از آنکه از راه وراثت باشد از راه آموختن است. (مصاحب، ۱۳۸۰: ص ۱۸۹۵)

اهمیت تهذیب

اگر صفات رذیله در درون انسان به حد ملکات برسد این صفت قابل ازاله و پاک شدن نیست و اگر به حد ملکات نرسیده باشد برای انسان راه باز است. تمام حجاب‌ها که بر دیده‌های ما است و سبب شده که ما فقط عالم مادی را می‌بینیم و از آنچه در ملکوت است تقریباً بیگانه باشیم و آنها را نمی‌بینیم به خاطر ظلمتی است که در دیده‌های ما است. این‌ها به خاطر حجاب‌هایی است که بر دیده داریم. حجاب دیده ناشی از حجاب در باطن است. ظلمت دیده ناشی از ظلمت باطنی است و ظلمت باطنی ناشی از اعمال ما است. عمل ظلمت‌زا همان گناه است. منشا گناه هم صفات رذیله است. این صفات رذیله است که ما را به گناه وا می‌دارد. پس ریشه همه این‌ها صفات رذیله است. (توکل، ۱۳۸۷: ص ۸۷)

مهم‌ترین و عمده‌ترین کار طلبه (همراه درس و بحث) کسب اخلاق حسنه است. برای کسب فضایل اخلاقی و از بین بردن رذایل نفسانی و برای لطیف و نورانی شدن دل و روح انسانی، باید جهاد با نفس کرد. منظور این است که کسب مکارم اخلاق و خودسازی به‌عنوان برنامه مهم و اصلی طلبه باید مورد توجه قرار گیرد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ﴾ (جمعه/۲)

مساله تزکیه به قدری مهم است که طبق آیه، خداوند متعال در هر امتی پیامبری را برای همین کار فرستاده است. پیامبری را برای پاکسازی مردم از عیوب نفسانی و کسب کمالات عالی و رسیدن به قرب الهی، از خود آن‌ها مبعوث کرده است. پیامبر ما ﷺ مبعوث شدند تا کار و برنامه‌های پیامبران گذشته را که به دست آن‌ها کامل نشده بود، کامل کنند و خلاصه اینکه امر تزکیه را که حقیقت اخلاق است به اتمام برسانند. (مجاهدی، ۱۳۷۸: ص ۱۰۶-۱۰۷)

اگر کسی بخواهد در زدودن گناه تنها کار کند، مثلاً به خودش زحمت دهد تا غیبت نکند و یا تهمت نزند، این‌ها امور موقتی است و درمان ریشه‌ای نیست. اگر بنا است از غیبت برای همیشه نجات یابد، باید ریشه آن یعنی حسادت را از بین ببرد. اگر حسادت از دل او رخت بربست تبعات هم درست می‌شود. لذا مرحوم شهید ثانی در منیه المرید فرمود:

«از اوجب واجبات در اسلام تهذیب نفس است. واجب‌ترین واجبات در دین

است که جاننش را از صفات رذیله پاک کند.» (توکل، همان: ص ۸۹)

سبک قرآن مجید این است که اگر چیزی در دین الهی عظیم باشد، خداوند متعال آن را با تاکید بیان می کند. در آیاتی مانند: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ (شمس/ ۹) و یا ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾ (اعلیٰ/ ۱۴)

قرآن مجید به صورت مستقیم نجات را در تزکیه نفس می داند. فلاح در تزکیه نفس است. اگر درون پاک شد و نفس تزکیه گشت، اعمال انسان نیز اصلاح می شود و اگر نفس ناپاک بود عمل نیز صالح نخواهد بود. اگر ایمان در جان ما مستقر شد از چشم، آثار ایمان پیدا است؛ اما اگر در باطن ظلمت و گناه و شقاوت بود و صفت رذیله استقرار یافت همان آثار هم از جوارح انسان ظاهر می شود. (همان، ص ۱۰۰)

به نظر می رسد برخی تزکیه را تحول انسان خاکی دانسته اند؛ یعنی انسان از تعلقات و وابستگی شدید به دنیا دوری گزینند تا به تزکیه نفس برسد و نهایتاً رستگاری را با تمام وجود احساس می کند.

منظور از تحول یعنی دگرگون شدن عمیق و اساسی انسان، تبدیل شدن انسان خاکی به انسان ما فوق خاکی، این تحول اساسی دقیقاً نتیجه تبدیل شدن موضع تعلق انسان است. (مرکز فرهنگی علامه طباطبایی، ۱۳۶۰: ص ۱۹)

فلاح و رستگاری یعنی از بند رستن، یعنی انسان در بند خاک است و در بند تعلق به خاک یا تعلق به (لا اله الا الله) از این بند رسته و در نتیجه رستگار و آزاد می شود. پس محور تحول انسان، تعلق اوست و این همان معنی ولایت است. در قرآن ولایت و تولی به عنوان رکن ایمان تعبیر شده است. ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ...﴾ (مائده/ ۵۱)

به نظر می رسد برای اینکه طلبه به تزکیه کامل برسد باید به طور کلی تحول پیدا کند یعنی به دنیا و آنچه در آن است تعلق نداشته باشد، از دنیا چشم پوشد تا

بتواند به آخرت و سعادت ابدی دست پیدا کند؛ یعنی اگر به دنیا علاقه داشته باشد از این علاقه برای نتیجه‌دهی سودمند استفاده کند نه اینکه رکود و سستی سراسر وجود او را فرا بگیرد، رذایل و صفات بد از وجودش رخت برنندد و به سعادت ابدی که هدف انسان وارسته است، دست یابد و هر قدمی که به سوی تحصیل علوم بر می‌دارد، قدمی هم برای کوبیدن خواهش‌های نفسانی بردارد.

نتیجه‌گیری

۱. پاک کردن نفس از عیوب نفسانی که در دل هم‌چون علف هرز روییده‌اند را تهذیب می‌نامند؛ یعنی طلبه با جهاد نفس عیوب و رذایل اخلاقی را از جان خود بیرون کند، در نزاع بین جنود رحمانی و جنود شیطانی، با مبارزه با نفس سرکش خویش، جنود رحمانی غلبه پیدا کند و هیچ چیز به اندازه جهاد نفس در تهذیب و پیراستن نفس، نقش ندارد. تهذیب نفس، پاک کردن صفحه دل از رذایل اخلاقی و عیوب نفسانی و مزین کردن دل به کمالات معنوی و فضایل اخلاقی است. تهذیب در فرهنگ طلبگی نقش مؤثر و مفیدی دارد، به عبارتی تهذیب نفس در بالابردن فرهنگ طلبگی نقش مؤثر و مستقیمی دارد، هرچه در تهذیب نفس، تلاش بیشتری شود، طلبه موفق‌تر خواهد بود. بازدودن نفس از رذایل می‌توان آداب و رسوم و عادات مثبت و پسندیده را پا بر جا نمود و آن را به نسل بعد انتقال داد.

۲. اخلاق، جمع خلق به معنای نیرو و سرشت باطنی است. کلیه رفتارهای آگاهانه و آزادانه که از نظر شرع و عرف قابل تحسین یا تقبیح است. تربیت و

سلوک اخلاقی، نیازمند آگاهی از روش‌های تربیت جهت نیل به سرمنزل مقصود و غایت اخلاق و فضیلت است. طلبه حقیقت‌جو با اندکی کاوش در منابع اولیه اسلام، معنویت‌سالاری و اخلاق‌محوری را در تار و پود تعالیم آن مشاهده خواهد کرد. هر چقدر اخلاق یک طلبه پسندیده باشد، می‌تواند الگوی مناسبی برای تمام افراد جامعه باشد. اخلاق یک ویژگی درونی و حالت ملکه درونی است که رفتار شخص طلبه براساس آن شکل می‌پذیرد. نکته مهم در بحث اخلاق، بهره‌گیری در حداعتدال از اصول اخلاقی مانند: عفت، غیرت، شجاعت و ... است؛ چراکه پیامبر صلی الله علیه و آله هدف بعثت خویش را مکارم اخلاقی معرفی نمودند.

۳. فراگیری علم و دانش برهرانسانی واجب است و باید تشویق به آموختن علم نمود. از طرف دیگر فضیلت علما را هم نباید فراموش کرد مخصوصاً در رابطه با علوم دینی که از ارزش و منزلتی خاص برخوردار است. با توجه به اینکه آیه و روایت در رابطه با فضیلت علم وجود دارد می‌توان آنها را تعمیم داد به علوم دینی و این فضیلت در رابطه با علوم دینی تاکید بیشتری می‌یابد. تحصیل علم برای طلبه به عنوان یک تکلیف واجب همانند روزه و نماز به شمار می‌آید، چراکه یک طلبه می‌تواند با تلاش و پشتکار به درجات بالای علمی برسد. خداوند اگر خیر بنده‌ای را بخواهد او را دانشمند دین می‌کند پس توجه به آیات و روایاتی که در رابطه با فضیلت علم و علما وجود دارد، منزلت والای علم و علما را مشخص می‌نماید حتی طبق روایت مداد علما برتر از خون شهدا دانسته شده است. نکته مهم این که در راه علم‌آموزی، از تهذیب نفس از رذایل و متخلق شدن به اخلاق حسنه نباید غافل شد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آمدی، عبدالواحد، غررالحکم ودررالكلم، تهران: بی نا، ۱۳۳۷.
۳. توکل، سیدرحیم، راه‌های خروج ازصفات رذیله، قم: آیین دانش، ۱۳۸۷.
۴. شهید ثانی، زین‌الدین، منیه المریدفی آداب المفید والمستفید، ترجمه: سیدمحمد باقرمجتبی، بی جا: نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.
۵. جباران، رضا، درسنامه علم اخلاق، قم: هاجر، ۱۳۸۳.
۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، معجم المفردات الفاظ القرآن، تحقیق: ندیم مرعشی، بی جا: مکتبه المرتضویه لاحیا الاثار الجعفریه، بی تا.
۷. دیلمی، احمد، مسعود آذربایجان، اخلاق اسلامی، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۴.
۸. شیخ صدوق، ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، بی جا: ج ۸، بی تا.
۹. برخوردار، فرید، شاکر، تهران: لاهوت، ۱۳۸۵.
۱۰. عاملی، شیخ حر، وسایل الشیعه، بی جا: کتابفروشی اسلامی، ۱۴۰۳ ق.
۱۱. شفیعی مازندرانی، زهد اسلامی، قم: دفتر مرکز انتشارات، ۱۳۷۵.
۱۲. موسوی خمینی، روح الله، چهل حدیث، تهران: موسسه نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۷۱.
۱۳. مرکز فرهنگی علامه طباطبایی، اخلاق در اسلام، بی جا: بی نا، ۱۳۶۰.
۱۴. مجاهدی، محمدعلی، راه کارهای موفقیت در علوم اسلامی، نجف آباد: انتشارات انصار الامام المنتظر (عج)، ۱۳۷۸.
۱۵. نصر اصفهانی، محمد، فصلنامه تخصصی اخلاق، اصفهان: دفتر تبلیغات، ۱۳۸۵.
۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۱۴ ق.
۱۷. مصاحب، غلامحسین، دایرةالمعارف فارسی، تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۰.